

در اند بحدی که تشبیه کند او را بر عیسی که پیرا و پخته نباشد و از پای و افتاده و پای
 عزم و ازاده او اصل از نزل نباید و بیخ از عمل منبیه نشود تا آنکه حضرت عزت چهره
 را بفرستد که او را از ان عمل باز دارد و حال آنکه جویند پر مردم در دنیا کاری و در پرتر چشم
 سخت ترین ایشان در آن کار او تا ملت با پند ایشان بر پیغمبر خدا نسبت پیدا آن دیده اند ^{فصل}
 نماید هیچ شک نیست که نه در رک او حرکت نماید و نه در اعضای او قدرت و قوت و القوت
 جای تعجب است ایشان را از اختیار مذہبی که افحش از آن منصور نیست و از در افتادین
 بصدالت و کبراهی که هیچ چیز از آن روشن تر و ظاهر تر نه تمام شد و حجه کلام صاحب کتاب
 جزای خیر هاد حضرت عزت و در از جانب پیغمبر اخود و خردانی نیز در نفس کسیر در این
 باب کلامی ابر او کرده که فرجه اش مناسب این مقام است بر این وجه است گذارش میاید هیچ
 شک نیست که چیزی که ایشان را اطلاع بر آن واقع بوده و در دنیا این کار بوده اند و با
 بر هفت کن نیست اندا و ک یوسف علیہ السلام که در سخن همه جای با او است و در کتب معتبره
 عزت نشود هر چه از نافی که در اینجا ایشان را طلب کرده بود تا بر حال او اطلاع یابند و بجز
 کوهان که یوسف بر صد دعوی خود آورده که و شهید شاهد از اینها است حضرت
 عزت تعالی شانز که عالم التور و الخفیات است هفتاد و یک باب این که حرکت سلسله افتاد
 و اعتقاد است و این هفت کن همه اعتراف کرده اند بر پاکی و ایمان یوسف علیہ السلام در این
 واقعه از میاد در نگاه و در کتاب معصین پس توقف در آن باب نسبت به هیچ مسئلانی ^{والم}
 نباشد اما اعتراف یوسف علیہ السلام اینجا که گفت هِيَ اَوْدِيَّتِي عَنْ نَفْسِي بِعَمْرِ زَلْمَانَا
وَرَدَّ خَواستَ مَرَّانَ نَفْسِي مَنَ كَمَ مَرَّانَ خُودِ در از من برود من بن با وندادم و از و کتاره
 گرفته و خانی که گفت رَبِّ السَّيِّئِ اِحْتِاجِي تمام دعوی الهی یعنی با خدا باز ندا و از او ستر
 میدادم از این در آن مرابان میخواهند یعنی میاندین تا و اما اعتراف زلمانی اینجا که
 گفت وَلَقَدْ رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ یعنی بخصی که در خواستم یوسف را از نفس

و یوحنا و یسوع و یحیی و یونس علی نبیها و علیهم السلام واقع شده و توبه برگردد بعد از آن کرده اند
 و استغفاری که از ایشان واقع شده و ذکر کرده و گمان هست چون تواند بود که از یوسف
 علی السلام میآید و با مثال این امور واقع شود و حال آنکه حضرت عیسی در کلام مجید
 او را شنا کرده است و مخلص نامیده است قال الله تعالی و لما بلغ أشده أهدناه صواباً
 و قال الله تعالی ان من عبادنا المخلصین پس بعینین باید دانست که پای عفت از جناب
 در اینچنان مقام نه فرزند نه نهایت فرزند و ثبات داشته اند و بر وجهی با نفس خود جدا کرده
 است که از باب قوت و عزیمت بر توحید و جهاد می نمایند و در آن حال نظر بجهت توبه و لا یلحق
 و وجهی صیغ ان باشد است تا آنکه بسبب آن حضرت عیسی مستحق افتاده است که شنا و استغفار
 او در کارهای است که قبل از نزول قرآن بر اینبای سابق نازل شده واقع شود بعد از آن
 در قرآن مجید که تحت الحی است در تالی کتابهای سابق و آنچه در آن مذکور است از این است
 مصداق آنهاست نیز شنا و شناختن است که دانش با قدرت است و گفته اند که الا با استغفار
 او و بیان تمام واقع او در ضمن توبه کامله است که تا بر زبان صدق و راستی نظر بر کند
 حکایت او را بر وجهی که بعد از او باشد تا آخر الزمان چنانچه نسبت به توبه و توبه او را بر
 خلیل جعل آمده و تا اشد اکتد با و پیروی و نمایند در عفت و هر چه توبه و پاک از
 و ثبات و در بدنت در موافقی که محل لغزش پای کرد است و مقام در افتادن با اعمال و
 از کار پس در بهره که در آمد حضرت عیسی ایشان را از جهت بی نهایت توبه و توبه او را
 ایشان امری را که منجر شود بانکه تا آنکه ساختن الحی شود و در کلام مجید که می الحسن
 اید است در شان آن بواسطه آن باشد که افند کند مردم پیغمبر از پیغمبر خدا در نشان
 میان پای نند و تا کند و کس و بنده از بار باره مباشرت و جبر خاتم و در آنکه نمی کند
 پروردگار او را از آنکار سر شیری و سر غفر رضمن ایات قرآنی با و از بلند بگوشت او
 و فرشت و منالهای عظیم نمایند او را بواسطه اراده آن کار در مقام خدا بد و عیسی

دید که ولاش یونان آنکه کان فاشد و ساء سبیلای یعنی نزدیک میکند بزنا کاری
 بدتر می کرد زنا فاشتر است بزرگ و اقدام بان سبیل است بد و فایده نکر و باز در آن وقت
 دید و انقوا بومناز جوفی فی الله یعنی شوهر پر هیز کاری پیش آید و نیز سپید از نو
 که رجوع و باز گشت شمار در آن روز بگو پروردگارا است و اثری بر آن مرتب نشد و همان
 بر سلف اقدام بان عمل بود تا آنکه خطاب الهی در رسید بحیرت علیها السلام که در ذک عبدا قبل
 ان یصیبه الخطیة یعنی در باب بنده مرا پیش از آنکه از خطا در وجود آید پس حیرت
 با سر ملک جلیل نازل شد بر او گفت یا یوسف اعمل عمل السفهاء و انت مکتوب فی دیوان
 الانبیاء یعنی ای یوسف با شرمشوی عمل سفیهان و ناقصان عقل را و حال آنکه نام
 تو در دیوان انبیا و ارباب وحی ثبت است و ما می گویم که حضرت عزت با شرم غضب خویش
 جمعی را که اعتقاد الا پیش معاصی بانبیای خود در وارد اند باین مرتبه که با وجود ملاحظه
 این امور و مشاهده امثال این بیبهاست جلی خود را از آن باز ندارند و در سوخ و طبیعت
 شیطان و فریبده بان اصرار نمایند و چه خوب واقع شده است شیخ محشری صاحب کتاب
 که در تفسیر خود بعد از نقل این اقوال از ایشان بر ایشان کرده است و الحق داد انصاف
 داده بعد از نقل کلام ایشان و بیاید آنچه مفصو ایشان است از آن عیبانی بر او کرده که
 در حیران این است این امور و آنچه مثل است از امور و پسند که در باب حشو و کبر که در این
 مثنی است بر ایشان و افترا فی حدای بغالی و پیغمبران او ایرادان میکنند و بخوبی صدق
 آنست نمایند و در باب عدل و توحید یعنی معتزله که در روایات و مقالات ایشان را در این
 حرفها نیست و هرگز راضی نیست مثال این امور و جمعی که بر شیعه نبوت و هدایت خالق قایل
 نمیشوند و اگر اچنانا از یوسف علیها السلام ادنی ذلی واقع میشد هرگز بدعتی در شیخ
 و ملامت در پیامده توبیخ اتانایی که از واقع میشد در کلام مجید مذکور می بود چنانچه
 لذت و تقصیر در صفی علیها السلام در کلام مجید مذکور است و هم چنین آنچه از او

حدیث صحیح
 از یوسف
 در باب
 حیرت
 و کبر

بدینست که باینکه دلالت دارد بر آنکه قصد معصیت بر منافی عصمت است منفا
 میشود که قصد معصیت نیز از جمله معاصی است و بنا بر بیان مشوجه عقاب و سخط
 مکرانکه بگوئیم از منافی بود امر مذکور بعضی عدم جواز وقوع آن از معصو که است
 که لازم آید که معصیت باشد چه میتواند بود که از قبیل سهو و زنی باشد که بلغفا
 علماء امامیه رضوان الله علیهم فروع آن نسبت بمعصو و قایت و منافی عصمت است
 و حال آنکه با تفاق معصیت نیست جمعی که بنویز کرده اند که از انبیاء علیهم السلام از کتاب
 معاصی خارج شود و ایشانرا معصوم میدانند هم یوسف علی السلام باین تفسیر کرده اند
 که یوسف علی السلام میادون بکشور رسیدند بر جامه خود نمودند و محلی را بنیخاشت که از آنجا
 جماعت هنگام از آمدن کار انجاری نشینند بر همان رتبانکه او از آن عالم عقب بگوش
 او رسید که آنگاه و آنگاه یعنی بر تو بادی یوسف که پیرامو میباشند لبخانی کردی و او منبته
 شد و هم چنین بر قصد خود اصرار داشت تا آنکه مرثبه دیگر او از مذکور راستند و
 بنفاد بعد از آن مرثبه بر شد بل باین عبات یافت که عرض نماید یعنی در دوزخ خود
 از لبخانی پیرامو میباشند و مکرده و او هم چنان بر آن در سوخ داشت تا آنکه بمغویب علیه
 السلام در زیر او آمد و آنکس ملالت بدندان یافت که خود را بر او جلوه داد و بعضی گفته
 اند که او از آن شیند که با یوسف لکن کالطایر کان لرویش فلما زنی شد لاریش که بعضی
 میاش ما شد نوعی که ببال و پیر داشت که بیان پر او میکرد تا که ماده زنا کرد و چون با نظر
 اقدام نمود ببال و پیر او بر بخت از پای و افشاده از کار پر او خود باز میاند و بعضی گفته
 اند که دشو پیدا شد بیان او و لبخانی که بصله بدش بران نوشته شده بود که و از علیکم
 لحاظ این کو اما کاتبین بجهت بدستی که بر شما یعنی بر کلمه و کفشار شما نگاه میاند از ملائکه
 کرام که نویسند کانتد افعال و اقوال شما را آنچه میگویند و میاندازند و روی
 دانستی در نامه اعمال شما می نویسند با وجود آن از آن آمده باز میاند تا باز در آن
 نوشته

نهم

نماند بلکه جواب اولی آنست که وقت و این خبر مذکور است راست است بران و مفسرینست
 و نقد بر کلام این است که لولا ان رای برهان رتبه اما اینجاست صاحب کشف و اکثر
 مفسرین ذکر کرده اند که نقد بر کلام مد این است که لولا ان رای برهان رتبه
 یعنی اگر یوسف علیه السلام برهان پروردگار را ندانید و نور عظیم و اعجاز نبوی را
 مشاهده نمیشود بصیرت در اینها و محاطت او پیام میدهد از جمله مومنین که سزاوار است
 که بان الثقات نمایند و از معضلات اعتبار و اعتمادش ساقط است زیرا که توجیه مذکور
 بحسب ظاهر شعار بیان دارد که از یوسف علیه السلام قصد و غم بمصیبت واقع شده
 است و بواسطه وضع این احتمال احتیاج مییافتد بار کتاب مجاز و تاویل کلام از ظاهر
 خود بی آنکه احتیاج بان باشد چنانچه گفته شود که مراد این است که در نفس یوسف
 علیه السلام بواسطه افشای فوشت شوی که در طبیعت انسان مرکب است میل
 بان بهم رسیده بود و چون میل مذکور از غایت شد بیشتر بود بفرقه و قصد تعبیر
 بهم شده است که بمعنی قصد است بطریق استعاره یا انکه طلاق هم بر میل مذکور میباشد
 و جهت بفرقه دیگر است که فعل در اینجاست یا انکه از جمل استعاره شرف بر شی است یا هم
 ان شی مثل فعل فیشا که اطلاق شده است فیشا که بمعنی کسب شده است بر کسب که
 مشرف بر فعل است و امثال این تاویل است که موجب در این کلام است از حقیقت خود
 بی آنکه ضرورتی بان فاجبی باشد یا امری بران باعث بواسطه آنکه میدان نقد بر
 هر گاه راه ان باشد هر کس را میرسد که آنچه خواهد نقد بر کند تا شوی سبب باید
 دانست که مراد برهان پروردگار تعالی شانست که یوسف علی نبیا و علیه السلام
 بسبب بدین ان پیرامون قصد مذکور نکشت نصیب بل عظیمه و شواهد نقلیه
 بر وجهی با زامد از محرمات و در کردن از معاصی و منتهیات که از جانب حضور
 تعالی و حد القرب و وقوع یافته است و از کلام امام علیه السلام که المعصوم
 لا یصیبه

و این کلام در کتاب
 التمهید فی شرح
 التمهید فی شرح
 التمهید فی شرح
 التمهید فی شرح

یکی از ادوات شرط که آن ولو و اذ است بر سر او در مباح و نقد و جز و دیگر را که مستبد است
و مشرب بر آن جزای آن و گاه فاء جزائی بر سر آن دو مباح و نقد و گاه بی فاء ذکر میکنند مثل
ان نکرمتی اگر مک وان نکرمتی فا کرمت یعنی اگر کریمه داری مرا من نپر کریمه میدادم ترا که
کریمه داشتن مخاطب منکلم را سبب کریمه داشتن منکلم شده است مر مخاطب در این قسم
ماده اکثر علمای نحو بر آن وقت دارند که واجب است که شرط بجز مقدم باشد و مقدم را
جزا بر شرط جایز نیست و اگر کلام بر وجهی واقع شود که چنان نماید که جزا مقدم باشد
از اجزای آن باید داشت و جزای دیگر بعد از شرط نقد بر نیاید کرد که اینچنین مذکور است
مفسران باشد مثلاً این کلام که انا ظالم ان فعلت کذا که بحسب ظاهر جزا مقدم شده است
بر شرط انا ظالم دیگر بعد از آن فعلت کذا مقدم نباید داشت که کلام بر این نقد بر نیاید
که ان فعلت کذا انا ظالم و انا ظالم اول فعلت باشد و دلالت کند بر نقد بر آن دو کلام
و بعضی دیگر بر آن وقت دارند که نقد جزا بر شرط جایز است چون مثال مذکور همان انا ظالم
مذکور جزا خواهد بود و احتیاج به نقد بر دو کلام نخواهد شد و هیچ شک نیست
که کلام امام علی استلام در این حد در جواب سوالی درم که نفسی کسیده اند فوله تعالی
و هم بها لولا ان زالی بر همان تیرا که از این قبیل است لولا ان زالی بر همان تیرا هم بها
نقض بر هیچ یک از مذاهب نیست چنانچه می تواند بود که عرض حضور این باشد که هم بها
در کلام مقدم است و نقد بر کلام بر این وجه است می تواند بود که مدعی این باشد
که هم بها مذکور جزا است و چون شرط بر آن تاخیر است معنی کلام باین ایل میشود و هم بها
چون حضور جزا را با لام ابتدائی ذکر کرده اند و هم بها که در کلام مذکور است کلام
و ظاهر از آن احتمال اول است پس دعوی می توان کرد که کلام حضور مؤید مذهب بعضی
محققین از ادیان غیر است که گفته اند و هم بها جواب لولا نیست چرا که لولا اگر چه از ادیان
شرط است در این که جواب این جایز نیست که بر آن مقدم واقع شود چنانچه جزا بر شرط مقدم

امکان آن داشت چنانچه ما میگوئیم پس آنچه معتزله بر آن رفتارند نقضای آن داشته
باشد که مثل موسی پیغمبر که از اعظم اولوالعزم باشد و بزور کلام الهی محلی نداشت
که برضای تعالی چه چیز فراموش و چه چیزی نه و اخلاص معتزله و جمعی که بصره از کلام علم
یافته اند دانند و هیچ شک نیست که این طریق است معوج و راهیست که هیچ غافل و خبیث
سلوک آن نمیاید و معتزله نیز در اثبات مدعای خود که امتناع رویت است متمسک
شده اند به این ابر برای و چه اگر رویت ممکن باشد و روا باشد که مردم بدیده ظاهر
خدا بر اینست چنانچه اشاعره میگویند پس طلب موسی علیه السلام نبود باشد
مگر از امری که پس هیچ سبب و معترض خطاب و عنای الهی در آمد و امر مذکور از او
با این سبب بزرگ نمود که اطلاق ظلم بر آن شد بسبب آن که در آنهم بر اینست و عظم
غضب الهی بر ایشان و زید چنانچه هر راهلاک ساخت چنانچه از آن خبر دهد و
خداوند تعالی که فقد سالو مو اکبر من ذلك فقالوا انما الله جبره فاخذهم الصاعقه
بظلمهم اشاعره در جواب ایشان میگویند که سبب بزرگ داشتن سوال مذکور این
بود که موسی علیه السلام در دنیا طلب سوال کرده بود و ما قایلیم بآنکه در دنیا رویت
الهی ممکن نیست چرا که در دنیا چنانچه گذشت موقوفست بر مقابله و جهت مکان و
ان و امور مذکوره بر خدا روایت معتزله را میبرد که بگوید این معنی نیز نقضای این
میکنند که موسی علیه السلام جاهل باشد از آنکه برضای تعالی چه چیز فراموش
چیز و دانست و اخلاص اشاعره و جمعی که بصره از علم کلام دارند عالم اند با آنچه شما در مقام
فتیحه بر ما ذکر کرده بود و نسبت آن بنا دادید و الله الهادی و ما لکم من الخاه بر
رفتارند که بعد هم شرط بر خراج این نیست بواسطه آنکه معنی شرط مقتضی صد کلام است
بیان این اجمال آنکه چون کلامی در شرکیت یا بداند و کلام ناقص که مضمون یکی از آن دو
مضمون مضمون دیگری باشد جزو سبب و شرط میمانند و بواسطه افاده سببیت مذکور

فرا گرفتن و از امتزاج جیل که رویت موسی معانق و مشروط شده است بان محال باشد
و کلام مذکور از قبیل تعلیقات معلوم الا متناع باشد بر امری که تا دلالت کند بر امتناع
و فوج ان امر که صریح باشد در امتناع مثل آنکه گفته شود در جواب کسیکه بجا دله و ترا
در امر معلوم الصدق داشته باشد که ان کلامك هذا حقا شريك بائاری مؤخر که
اراده شده باین کلام امتناع حق بود کلام او چنانچه وجود شریک بااری متنع است
و باینکه معانق و مشروط شده در این کلام وجود شریک بااری بر امری که فی نفسه ممکن
و از قول مذکور اعتراف با امکان وجود شریک بااری که کفر است لازم نیاید و قابل آن
منشور بکفر نمیشود بواسطه معلوم بود کذب کلام او نزد قایل فیدتر منجر کو بید
مصنف ام ظله در حاشیه بعد از آنکه این سخن را بشیخ جمال الدین بجزئی نسبت داده و
ندید بر این وجه ذکر کرده است که این سخن کاهی تمام میتواند بود که ان از برای نفی مؤید
باشد و دلالت داشته باشد بر آنکه هرگز رویت منطبق نخواهد بود نزد بنیاد و نزد
اعتزلی و شیونان در معرض منع است پس میتواند بود که نزد نفی رویت در دار نبیا باشد
پس بخاطر میرسد که در بطلان دلیل مذکور همان منع مکان فرا جیل و حال ظهور و بطلان
باشد و احتیاج تبدیل آن بدلائل بر نفی مطلق نداشت باشد تا بحث مذکور صادق
اهد و قطع نظر از ان بقصر جمالی بر ابطال دلیل مذکور توان کرد بر این وجه که اگر دلیل
مجمع مقدمات حق باشد دلالت خواهد کرد بر امکان رویت در دنیا چه هیچ شک نیست
که آنچه بر استقامت جیل معانق شده است رویت در دنیا است که مطلب نوم موسی بود نه
رویت و اخوت و ان باطل است بانفاق پس دلیل مذکور در دنیا باطل مقدمات حق نباشد
تغییر وجه و مر آنکه اگر رویت محال باشد چنانچه معتزله میگویند هرگز موسی علی السلام
طلب ان از پروردگار خود نمیکرد و زیرا که طلب امر محال از طول عقل و در عاقل با اختیار
انتقام نمیشود پس طلب موسی از پروردگار خود دلالت نداشت بر آنکه موسی معانق

و ادوات معنی انکشاف نام وظهور فلیست چنانچه از معارف و علوم در این مقام
انسان را بدلیل و برهان حاصل میشود در آن نشاء بدیخی او خواهد بود و بر وجهی که
علم او بیان خاطر خواهد داشت که کو پیام معاینه میکنند و مشاهده است قول امیر المؤمنین
علیه السلام که لا تدکر العیوب بمشاهدة العیان ولكن تدکر العیوب بحفاوة
الایمان یعنی دیده ظاهر را بمشاهدة عیانی طاقت ادا نکند و لیکن دیده باطن
بنور ایمان و عمل صالح بمشاهدة خیالی او فایز خواهد بود نظیر بحیثم دل جمالی میشود

که چشم کل در آن محرم نباشد و قال ایضاً الحمد لله الذی لا یدرک التواء ولا یحسب ولا
یراه التواظیر ولا یحسب التواظیر یعنی سراسر مشایخ خدا بر او مشاهده میدکند کان فی یاد او
او نمیتواند برود و دیده نظر کشندگان او را نمیتواند دید و هیچ شری بخاطر نیست و هیچ
بوده بر او گرفته نشد و اشاعره در اثبات مذهب خود مستکشف شده اند باینکه در سوال
اول از سوره این حدیث را در یافتند استند و بعد اول آنکه معارف و مشروط ساختند استند
موراد علی بن ابی طالب در این مذکور فرار کردن و از هم نریختن جبل که فان
مکانه فتونان و فرار کردن و از هم نریختن جبل امر نیست گفت ممکن و هر چه معارف
مشروط بامر ممکن باشد عقلاً ممکن است پس رویت الهی ممکن باشد و معشره در جواب آن
میگویند که آنچه رویت مذکور معارف و مشروط بان شده فرار کردن و از هم نریختن جبل
مطلق نیست زیرا که در وقت لغو مذکور هیچ شائبه نیست که جبل ارام داشت و جبل حاصل
نیورد بالعقل نیز جبل مذکور برقرار است رویت حاصل نیست بلکه فرار کردن و از هم
جبل است در حال ظهور بجلی نور الهی بان و فرار کردن و از هم نریختن جبل و حال مذکور و لا
تسلم که ممکن باشد بلکه محال است زیرا که خدای تعالی رویت موسی را معارف و مشروط
ساخت بان بعد از آن که خبر داده بود بانکه رویت او وقوع نخواهد یافت که و قال لولا
فهم شاکت نیست که وقوع رویت بعد از اخبار الهی بعیدم وقوع این محال است نمیکنند

جواب
سوال
موسی
در
مذکور
است
که
جبل
امیر
المؤمنین
علیه
السلام
در
وقت
ظهور
نور
الهی
بان
و
فرار
کردن
و
از
هم
نریختن
جبل
مطلق
نیست
زیرا
که
در
وقت
لغو
مذکور
هیچ
شائبه
نیست
که
جبل
ارام
داشت
و
جبل
حاصل
نیورد
بالعقل
نیز
جبل
مذکور
برقرار
است
رویت
حاصل
نیست
بلکه
فرار
کردن
و
از
هم
جبل
است
در
حال
ظهور
بجلی
نور
الهی
بان
و
فرار
کردن
و
از
هم
نریختن
جبل
مطلق
نیست
زیرا
که
در
وقت
لغو
مذکور
هیچ
شائبه
نیست
که
جبل
ارام
داشت
و
جبل
حاصل
نیورد
بالعقل
نیز
جبل
مذکور
برقرار
است
رویت
حاصل
نیست
بلکه
فرار
کردن
و
از
هم
جبل
است
در
حال
ظهور
بجلی
نور
الهی
بان
و
فرار
کردن
و
از
هم
نریختن
جبل
مطلق
نیست
زیرا
که
در
وقت
لغو
مذکور
هیچ
شائبه
نیست
که
جبل
ارام
داشت
و
جبل
حاصل
نیورد
بالعقل
نیز
جبل
مذکور
برقرار
است
رویت
حاصل
نیست
بلکه
فرار
کردن
و
از
هم

چپنجا کی بخت و ایکی بزم بخت نه پشت نارا از او کروی و نه کف پارا از او دور
 نظرای دل کو نیده و بختی بگری درویشی اختیار کنی بر توانگری مختارک اتی
 کتبت الظالمین بترکی مثل هذه العیادة الی فرغت لها فی بطن الخویث سبب نیست
 ظلم بخوبی بر این وجه که بر زبان خضر جاری شده است در هیچ یک از مقامات و کلمات
 بنظر رسیده پیدا نشد و مؤیدات اینچنینی از آیات کشف و عرفان گفته اند که
 مرتبه فرستاده بود پس علی السلام را در شکم ماهی علی السلام حاصل شد قبل از آن او را
 حاصل نبود و بعد از آن نیز حاصل نشد تا آنکه فرمودند ماهی او را معراج و قافله اند
 در این باب علی بن ابی طالب از حضرت سناک صلی الله علیه و آله نقل کرده اند و عارف روحی ^{مستوفی}
 امر بر این وجه بنظم یاد داشت نظر کف پیغمبر معراج نیست بر معراج بولس
 اجبیا ان من بر حیح وان او بیست دانکه فریخ بر وقت از حیث فریب با لانه
 پیش رفتن است فریخ از جبر سنی رستن است تمامش اول جمود اهل اسلام اتفاق
 دارند بر آنکه در این نشاء یعنی در دار دنیا پیدا نشاء مقدس الهی بدیدگاه ظاهر ممکن نیست
 و در انعالی شان در این دنیا نمیتواند پیدا نه اینست خلاف شده است در آنکه با در آن
 نشاء یعنی در دنیا بلکه در آخرت و وقت او بر وجه مذکور ممکن است با نشاء بر
 نقد اند که حق ممکن است و خواص و مقابین در هیئت اشک الهی بدیدگاه ظاهر
 و چشم سرفراز خواهند شد ولیکن در هر وجهی که در مقابل ناظر باشد با در یکی از حیا
 شد فریخ با مکان و محل اوضاع شود چاره مذکوره از لوازم دیدن در این دنیا است
 و در آخرت مشاهده او بر وجهی پیش خواهد شد که با این مورد احتیاج نباشد و مفرم
 میگویند ممکن نیست بر آنکه چنانچه دیدن در این نشاء احتیاج بمقابل وجهت و مکان
 در آن نشاء نیز چنانست چه عقل حاکم است با اینکه دیدن چشم سرفراز امور مذکور
 نیست خواه در این نشاء باشد و خواه در آن نشاء و لقاء مؤمنین که در طرفین وحدت

اینکه در این
 باب علی بن ابی طالب
 از حضرت سناک
 صلی الله علیه و آله
 نقل کرده اند
 و عارف روحی
 مستوفی

بابت در نماز دوم بنیاداً شاء الله تعالی ان لن نقدر علیه بمعنی سبب من ای لن تضیق علیه
 علیه زفر بمعنی قدرت از قدر شما خود نیست بلکه مشق از قدر بمعنی ضیق و تنگی است
 چنانچه بقدر و درایت که چه الله یبسط الرزق لیرزقاً و یقدر من ارزاق مشق است بمعنی ضیق
 عزت چمن میکند و وسیع میگرداند و فرزندان از برای کسی که مشیت او بنویسد روزی و نعلو
 کبر و شنگ میسازد و در برابر کسی که خواهد در معرض امتحان خود در آورد و ماده او فلان
 زیاده بران نباشد و مراد اینجا و الله اعلم انکم بولس علی السلام بیفایت پیدا کنند که در روز
 او را بی نگر بر او شنگ میسازد و او بر سائیم خواهد در میان قوم باشد و خواه از ایشان بجزیب
 و هیچ شک نیست که خود در تفسیر است این و توحید بر وجهی که منافات بعضی اینها
 باشد اینست که بر زبان امام علی السلام جاری شده است پس الثقات نباید کرد یا آنچه بعضی
 مفسرین ذکران کرده اند که مراد این است که بولس علی السلام ظن کرد که نقد بر نکریم که
 با و عفو نبی بر سائیم چون قبل از نزل و حوازی قوم خود بجزیب کردند که بقدر از قدر بمعنی
 فضا و قدر را خود نباشد یا آنکه مراد تقصیر است او باشد بحال که که کان داشته نباشد
 که ما بران قدر نبندیم یا آنکه مراد وسوسه شیطانی باشد که در وهم او جای کرده است
 و بواسطه شدن آن تعبیر از ان بظن شده و واقعاً مذکورده قبل از بعثت او بود است
 چه قبل از بعثت بجزیب نبوده که انبیا را بعضی مساوس شیطانی دست دهد امثال این
 تا و پلانت بعدم الثقات سزاوارترند و من قول تعالی و اما اذا ما یلک و بقره قدر علیها
 زفر من کبر کوید ضمیر سبب و جامع است با انسانی که در اوقات گذشته و معنی است بنا بر
 آنچه بعضی مفسرین ذکر کرده اند و الله اعلم انکم چون انسا را بنیاد نماید و در کلا او بنیاد
 و بعضی دین شنگ میکند بر قدر روزی و واقف قول مرتباً همین پس او کوید با فرید کارها
 فرمود و جوار کرد و هیچ شک نیست که این از نهایت فصاحت و فطانت فهم اوست چنانچه
 در وقتی بسیار او را مشور و دشمنان او فرود از حد و شمار است عبد الله انصای کوید فرود

کتاب از درخت می‌ورداست و چون در آن کوه درخت میوه دارد چند بو می‌باشد
 که مردم از میوه آن منافع بوجه اند و غیر از آن بطور سپینا گرده اند از بیبل اصنا
 باد فی بلاست صاحب نفسی را حد گفته است که او را گفتند که سپینا و ستیق با هم مکلف
 باشد که موضع کوه مذکور است و سبب همیشه امکان بان حسن و میبارکی آن باشد
 چنانکه سپینا خود معنی حسن و میبارک باشد چنانچه گذشت اضافه مطور یا اضافه
 موصوف خواهد بود بصفات و این جایز نیست حتی زری الله حضرت یعنی عینا و حضرت
 مفعول مطلق بودند با این تقدیر که مضارع عینا یا بر خالیتش از فاعل نری که ظاهر
 منکلم است یا از مفعول آن که الله است یعنی بیدیم خدا بر او اشکار است و برضا اشکار
 شد یا بیدیم او را در خالی که ما اشکارا باشیم نه مخفی یا او برضا اشکارا باشد حکم
 دکا دک معنی دق و کوفتن است فانه الصاح الذک الدق و اینجا معنی است مفعول
 من عمل شده است که در این کلام تقدیر نباشد که صید مدکوکا و مثل اولانم معنی
 یعنی بیزه ریزه شده و از هم پاشیده و خود موسی صغیراخر معنی سقوط و بر کوه
 افتادن است و صغیرا مفعول مطلق است یعنی صغیرا و می‌تواند بود که حال
 باشد از موسی که فاعل خراست یعنی بهوش شد بهوش شد یعنی با برود و افتاد
 در خالی که بهوش بود فانه الفاموس صغیرا مع صغیرا و بجزک غشی گفته اند
 که آن عشاء روز پنجشنبه فریاد عشاء معنی عید اضحی بهوش بوده و لغت
 بهوش هم بهوش معنی ضد عزیم ان شی است تمام اینجا و الله اعلم انست که در
 اول مذکور شد پس قوله تعالی اللهم بها بسبب کتب جواب اول است که بر او مقدم
 شده با دال بر جوابی که چنانچه می‌گوید قلنا ان اخاف الله که در این تقدیر
 است که اولان اخاف الله قلنا که بعضی حمل تقدیرم جواب اول کرده اند و بعضی
 گفته اند قلنا اخر محمد و غایت و قلنا اول است بران و بنادنی شخص و در

خواندند و اولیانشان را بوحید پروردگار در زمان گذشتن رسانید پس مامون گفت بدو
 که شفا دادی سپید مرا از بخی که از این مورد روا بود بهم رسانیده آن فرزند رسول خدا و واضح
 در روشن ساختن این چیز برون ملتسب و مشدیده بود و حقیقتش از اینست که جزای خیر بهاد
 از حضرت عزت عمت عطا شد از جانب انبیای خود که رفع کماه تو هم در ماده ایشان از
 کردی و از جانب ملت اسلام که با این نفر خلیل این اعتقاد را از اسلام بر طرف ساختی
 بپیشتر **بیشتر** و فراتر بچنانی جعل است بمعنی فاعل از مناجات که معنی مسأه و باز گذار
 است و می تواند بود که مصد باشد مثل بخوا چنانچه صاحب صحاح تصریح بان کرده است
 و هذا عیان قال القراء قد يكون النبي والنجوى سما ومصداقها بهر تقدیر **بیشتر**
 حال است ز فاعل فرقی که ضمیر مشربیت در او راجع بخدای تعالی با از مفعول او که ضمیر
 با در بیت متصل با و راجع بموسی علی السلام الی طور سیناء من جر کوه بدو
 بضم طاء کوهی است مراد جبل مراد اینجا کوهی است واقع در فواجح شام که موسی علیه
 و علی السلام بر آن اسماع کلام الهی نموده است و سینا نام درختی است که بر آن کوه واقع
 است بان نسبت اضافه شده است کوه بان و بفتح سین و کسر یاء خوانده شده است
 و بفتح و امخویان بهر تقدیر اند **فان** الصحاح و الطور سیناء جبل بالشام و هو طور
 اصفی سیناء و هو شجر دروی بالفتح و الکسر و الفتح اجود فی النحو لانه لیس ابین
 الصرب فعلا و هم مدوم کوهی که اند سینا نام مکانیست که کوه مذکور اینجا
 است و از این عباس و عکرمه نقل شده که سینا و سینان بزبان حبشه معنی حسن و نیکو
 و بعضی گفته اند معنی سباز گستر پس طور سینا باین معنی خواهد بود کوه حسن و مبارک
 یعنی با بجز برکت و اضافه آن از قبیل اضافه موصوف خواهد بود بصفی مثل بوم
 الاحد و قبله الحفا و بعضی گفته اند سینا و سینان کوه پر کبانه و پر رخت را میگویند
 و باین تقدیر باین اضافه از آن قبیل خواهد بود و بعضی گفته اند سینا و سینان

من جملة
 و معنی
 است

معنی

بعد از آنکه نصابت رسوخ در شریک داشتند بزرگ نمودن نزد ایشان و تکلیف از آن
سری عظمی داشتند پس بزرگان و ادیبان و ثوراه ^{شکان} بمنزل ابوطالب جمع شدند و گفتند

أَجَلُ الْأَلَمِيَّةِ الْهَاتِيَةِ إِنَّ هَذَا شَيْءٌ عَجَابٌ وَأَطْلُقُ الْمَلِكَةَ مِنْهُمْ أَنْ كَمَسُوا

وَأَصْبَرُوا عَلَى الْهَيْبَةِ إِنَّ هَذَا شَيْءٌ بَرْدٌ مَا سَمِعْنَا بِهِ نَافِيًا لِلذِّلَّةِ الْأَخْرَجَةِ مِنْ هَذَا

إِلَّا اخْتِلَافًا بِنَاكِرٍ وَابْنِ مُحَمَّدٍ خَدَائِبَانَ مُعْتَدِمًا زَاخَدَائِي بَكَانَةَ بَكَانَةَ بَدْرَسِي كَرِي

بَكَانِي وَبَكَانِي خَدَائِمِي اسْتَبْغَابٌ عَجَبٌ چُون دیدند که ابوطالب بصره نماند

ایشان نمیرساند خانه او بیرون آمدند روان شدند و بیکدیگر میگویند در حال

رفتن که در رفتن شتاب کیند و صبر شکینانی و در زید بر پریشانی خدایان خود

بدرستی که مخالفت محمد بن ابی طالب پیش آمد کار او حادثه است از حوادث و هر چه وارد

شده است برای ما از وقوع آن چاره نیست پادعوی که محمد بن ابی طالب کند و اراده

که کرده است امری نیست که مفرین بجهت دست او باشد بلکه بواسطه طمع بزرگ

و دین است عربی عجم است و این امریست که هر کس را اراده آن هست و سراد هر کس است علی

اختلاف التفسیر و تشبیه ایم ما اینرا که او ما را بران میدارد در ملت آخرین که بد

خود را بران یافته ایم تا ملت عیسای که آخرین ملل است زیرا که ایشان بران اعتقاد بود

که دین عیسای بر تثلیث است نه بر توحید و نیست این توحید که او ما را بران میخواند

مکوفرا بافتن دروغی از نزد خود پیش چون فتح کرد حضرت عیسی علیه السلام شانه بر سینه

خود و صلوات الله علیه را در مکه را او را در معرض ایشان خود او زده گفت إِنَّا نَعْتَمِدُ

لَكَ فَتَعْمَدُوا بَيْنَنَا لِيَغْفِرَ اللَّهُ لَكَ مَا نَقَدَمُ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا نَا كَحَرِّ بَدْرٍ سَفَى كَمَا

فتح کردیم از برای تو یا محمد فتحی ظاهر و روشن بر هر کس تا امر زید شود از جانب

خدای تعالی اینجا ز کما هان توان پیش رفت است و آنچه بعد از این خواهد بود نزد

مشرکان اهل مکه یعنی آنچه ایشان اعتقاد گناه بر نوداشتند و خواهند داشت بشیر

روزی اورا شنیدم که در هر جای باشد با و خواهد پرسیدند تا آنکه بیدار بود
 آمد و برندان شکم ماهی گرفتار شد فتاویء الظلمات پس ندا کرد بولس علیهم السلام
 در میان تاریکیها تاریکی شب و تاریکی شکم ماهی و تاریکی در بیان لا اله الا انت سبحان
 الحق کت من الظالمین بانکه نیست معبود بحق مگر تو بیای با و میکند ترا از جمیع
 سزاوارتر نبی نون نیست ترا از جمیع معایب و مناقصی میدانم بیدار شو که من بودم
 پیش از این از جمله ظالمان و ستم کاران بر خود نسبت آنکه نازک بودم مثل این عیاش
 واکه الحال در شکم ماهی بیان پیام دارم پس حضرت عت و تعالی و هذا العشر اولها
 کرد و شبی و ناشرف قبول داده گفت فاولا ان الله كان من السبحان كلبت في بطنه
 الى يوم يعثون انراست که بولس از جمله مستحقان و سبوح کند کان بود و گفت لا اله
 الا انت سبحانك الحق کت من الظالمین هر چند بزرگ مگرد در شکم ماهی و در مقام
 میداشت که روز او میان برانگیزه شوند و قیامت فایم شود و لیکن بیک ذکر
 سبوح پروردگارا و اود اذان حبس خلاص ساختم پس مامون سر نیز بر دیگر وظایف
 دعای حضرت پیام نمود گفت یا ابا الحسن خیره ترا از قول خدای تعالی که بعد
 از فتح مکه بر حضرت مقدس رسول صلاوات الله علیه اله نازل شد لیغفر لک الله
 ما تقدم من ذنبک وما تاخر نیت دین بر رسول خدا صلاوات الله علیه و آله
 چون صبح نواید بود و جان آنکه عصمت جمیع انبیا بطویل عصمت او شد مامون
 علیه السلام فرمودند که مراد کناه بلعنفاد باطل مشرکت اهل کد است نه کناه و آنچه
 زیرا که نزد ایشان کناه هیچ کس نیز بگز از کناه رسول خدا صلاوات الله علیه نماند بود
 آنکه ایشان همه بعبادت ستام و پرستش بن پیام داشتند و سعی صد و شصت
 بلا غیر خدای تعالی بجز عبادت خود ملاحظه نمودند پس چنانچه در حدیث آمده است
 دعوت کرد بکفر کل من کفر بکلمه طینه لا اله الا الله یوحی و خواند ایشان

این دعا
 بسیار
 مفید
 است
 در
 دفع
 بلا
 و
 نجات
 از
 آفت

یوسف صدیق علیه السلام با وجود مرتبه نبوت و عظمت فصد مخالطت زلیخا نماید
 و عزیمت با او از او علیه السلام وقوع نماید و حال آنکه فعل مذکور بر او حرام
 نبود امام علیه السلام در مقام تفسیرش بر وجهی که رفع اشکال او در ضمن آن بشود
 در آمده فرمودند که معنی این است که زلیخا قصد کرد مخالطت و صحبت یوسف را
 و اگر نمیخواست اینکه یوسف مشاهده برهان پروردگار خود که عبارت از نور عظمت
 و لمعه عصمت و نبوتش کرده بود و امان عفت او از الایس معاویان است که قصد
 میکرد مخالطت او را چنانچه او قصد کرده بود ولیکن یوسف علی بنی سنا و علیه السلام
 بر مرتبه عصمت فایز بود و از معصوم فصد بمصیبت مانع نمیشود و ایشان بکانه بعمل
 نیاید مامون گفت لله درک یا ابا الحسن خبره سر از خبر معنی قول خدای تعالی کرد
النون اذ ذهب مغاضبا فظن ان لن نقدر عليه یعنی زرع کن از خاطر من اشکالی را که
 ملا حظ ظاهر معنی آن دست داده است چه ظاهر معنیش خیر میدهد از آنکه در النون
 پیغمبری که غضبنا و مسو شد و از میان قوم بیرون رفتن کرد و کان بود که ماند
 بر او نخواستیم یافت چون تواند بود که از پیغمبر خیر این قسم ظنی وقوع یابد و حال آنکه ممکن
 حق پیغمبر میاید بر مرتبه عصمت فاین باشد امام رضا علیه السلام فرمودند که
 سر اید النون بولس یعنی است که از قوم خود غضبناك شده از میان ایشان بر
 رفت و ظن درایت معنی است یعنی یا مفران ان لن نقدر عليه معنی آن تضیق
 علیه در فوجنا پیغمبر و ای که میروا اما اذ اما ابلیس در فصد علیه و زعفر علیه
 زعفر معنی ضیق و فقر استعمال یافته است و معنی او الله اعلم انک صاحب طاهری یعنی تو
 پیغمبر علیه السلام و فقی که از قوم خود در غضبنا که چرا با او ایمان نیاوردند و فل
 از آنکه و چرا با او نازل شود از میان قوم خود بیرون رفت پس سفین ذاتی که ما

و فی النون
 و فی النون
 و فی النون

سَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ أَنَّهُ كَانَ حَرُّ مَوْسَى صَعِيقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَ
 إِلَهِی نُبِّئْتُ بِأَنَّكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ بِعَنِي بِرَبِّكَ دَارِ مِنْ بِنَايِ خُورِ دَارِ مِنْ نَاظِرَةٌ
 بِحَالِ تُوْنِيَامِ وَمَرَّ بِرَبِّهِ خُورِ مَمْنُونِ سَاكَرَامِ الْهِي دَرِ جَوَابِ وَبِرَابِ وَجِهَ مَحَلُونَ
 كَهْرِكُنْ تُوْنِيَامِ دِيْدَمَرَايِ مَوْ وَوَيْدَهَ ظَاهِرًا خَابِلِيْتِ مَشَاهِدَهَ جِبَالِ خُورِ نَدَايِمِ
 وَلِيَكُنْ نِكَاهُ كُنْ بَسُوِي اِيْنِ كُوَهْ كَهْ بِلِيْنْدُ نَزِيْنِ كُوَهْ هَايِ اِيْنِ مُلْكِ اَمْتِ وَفُوتِ وَتُوَانِيَهَ
 اَوْلَادِ تُوْ وَاَمْتَالِ تُوْ بِشِيْرُ لِيْنِ كَرِ اِيْنِ كُوَهْ بِرِجَايِ خُورِ فَرَاكِيْرِدِ وَتُوَانِدِ تَجَلَّى تَجَلَّى نَامُوْ
 زُوْدِ يَاشَدِ كَهْ تُوْمَرُ بِرِ بِنِي وَوَدَا تُوْفَتِ خَافَتِ مَشَاهِدَهَ جِبَالِ مِنْ بِرِ خُورِ كَانِ بِرِ وَاكُوْ
 بِعِنِي كَهْ كُوَهْ تُوَانِي تَجَلَّى بِرِ تُوِي زِ تَجَلَّى بِشِيْرُ عَجْرِدِ وَصُورِ ذَرَهَ اَزْ خُورِ مَشِيْدِ لَمَّا
 مَابِرَانِ رِيْزِ رِيْزِ شَدَهَ اَزْ هَمِ مِيْشَا شَدَهَ تُوْ نِيْزِ اَزْ تَمَايِ اِنِ دَرِ كَدَرِ وَكَدَرِ دَرِ ظَلَمَانِ تَجَلَّى
 دِيْدَارِ مَابِنِ بِسُ چُوْنِ تَجَلَّى كِرِ دَرِ پَرِ دِيْدَارِ مَوْ بِرَانِ كُوَهْ چِنَا بِخِرِ كَهْتَا نَدِ بِمَقْدَارِ سُوْفَادِ
 سُوْجُوْ تَابِرِ اِيْرِ رِهِي اَزْ فُوْرِ خُورِ بِرَانِ اَفَكُنْدِ بَعْدَا اَزْ اَنَكِ چِنَا تَعْلَمِ وَوَدِ شِيْوَ اِنِ اَفْرِيْدَهَ
 بُوْدَا اَزْ اِيْرِ رِيْزِ رِيْزِ كَرِ اِيْپِنْدِهَ وَبَارِ بَارِ اِنِ سَلَخِنْدِ اَزْ هَمِ فَرُوْدِ بِمَنْتِ چُوْنِ اَحْوَالِ اَلْمَشَاهِدِ
 مَوْ دَرِ اَزْ هَوْلِ دِيْدَهَشْتِ كِهْ اَوْرَا دِيْسْتَا دَرِ وَاَقْتَادِ وَاَزْ هَوْشِ بِرِفْتِ دِيْچُوْنِ بِهَوْشِ
 اَمْدَرِ مَقَامِ تَرَبِ وَبِسِيْعِ بِرِ وِدِ كَارِ خُورِ اَمْدَهَ كَهْتِ بِيَاكِي بَا دِيْمَنَكِمِ زَا اَزْ هَرْ جِيْرِ
 حَضَرِ تُوْنِيْسْتِ وَرِجُوْعِ كَرِيْمِ وَبَارِ كَشْتِمِ اَزْ جِصْلِ تُوْمِ خُورِ بِنِيْرِيْدَانِ تُوْ اَزْ اَمَكَانِ
 رُوْبْتِ وَامُوْ كِهْ مَضْمَنْ نَفْصِ اَسْتِ بِسُوْمِ هَشْتِ وَشَاخْتِ خُورِ بَا نَكِ نَقْدِ رِيْدَانِ تُوْ
 اَزْ اِنِ بِرِ نِيْسْتِ كِهْ كِهْ جَا اِيْنِ اِنِ بُوْدِ بَاشَدِ وَنِ اَوْرِ كَرِ دِيْدَا كَانِمِ بَا نَكِ تُوْ اَمِيْتُوْ اِنِ دِيْدِهَ
 ظَاهِرِ مَحْرَمِ مَشَاهِدَهَ جِبَالِ تُوْنِيْسْتِ بِسِ اَمُوْنِ شَقِيْ خَاطِرِ اَزْ جَوَابِ مَامِ عَلِيْبِ اَلْسَلَا
 حَاصلِ كِرِ دَلِيْبِ بِيْدَعَايِ اِنْحَضْرُ كَشُوْدَهَ وَكَهْتِ شَهْدَرُ كِ خِيْرِ هَادِرِ اَحْوَالِ نَعَالِي
 خِيْرِ مَرَا اَزْ مَعْنِي فُوْلِ اَلْهِي دَرِ بَايِ خَضِرِ بِسِ وَشَقِيْبِ عِلِيْبِ اَلْسَلَامِ وَنَقْدِ هَيْتِ بِرِ
 وَتَمِ مَالُوْلَا اَرَايِ بِرِهَانِ رِيْزِ وَرِضِ كُنْ اَزْ خَاطِرِ مِنْ اَشْكَالِ اِيْنِ شَرَا كِهْ چُوْ تُوْ اَنْدُوْ

سبحان الله
 رب العالمين
 مع
 كبرياء
 جلاله
 عز وجل

می گفتی یا خدای تعالی سخن کرده ام و سعادت مناجات و راز کوی او را در یافتن
 بنوی و رازان نویسنگ که چون زنده تر نما ایند نکند بی سخن نو کنند و ترا بگردن
 خود اعتراف نمود و بواسطه رفع این نهمت از خود بچه حبله نوسل جویم کتابه از آنکه
 از سعادت عاجل ایشان در گذر و سر نیز دیگر خلعت و بیعت در ایشان پوشان
 نامن بیلای نهمت گرفتار نکردم پس حضرت عزت علی موسی را مستجاب کرد ایشان را
 زنده ساخت و با نفاق موسی نزد قوم فرستاد پس با خطبات موسی کرده گفتند
 که اگر از خدای تعالی درخواست بنمود که خود را بنویساید تا بدید ظاهر شاهد جمال
 او کنی هر چند دعای تو مشایخ است و سعادت نهای او فایز می شد و خیر است
 ما را از کیفیت ذات او و بما می گفتی که او بر چه گفت واقع است و چنانچه حق شناسانی
 است ما را معرفت بحال او حاصل می شد موسی گفت ای قوم خدای تعالی را بدید ظاهر
 می توان دید و ذات او را کیفیت و چگونگی نیست که علم کسی بی آن تواند بود و او را
 شان را با ت و علامات می توان شناخت و بدید بر همان پی دستا و می توان
 رو در مشاهده و عباد ایشان باین سخن دلیلی شده گفتند ایمان بنویس او را و تصدیق
 حرف تو می کنیم تا آنکه رویت و راز او در میخواهم موسی علی السلام چون از قبول
 نصیحت ایشان مایوس شد فرمود نگاه الهی کرده گفت پروردگارا شنیدی که جماعت
 بنویس را چید گفتند هر چه کار میدانند و فو صلاح حال ایشان دانای از
 من و بجز میانی که خیر ایشان در چیست و حی الهی نازک شد که موسی سوال کن از
 آنچه ایشان از تو سوال میکنند و بخواه آنچه از تو میخواهند که ترابان مؤمنانند نیست
 و ما بر سر این عباد همه و طلبیم و بکنام دیگر که در معرض عفت و نیاید و
 علم کسی را بجهل دیگری ضایع نمیکردانیم پس بعد از صد و هجده موسی باین کلام
 گفت که ربیبی انظر الیک قال لئن لم یزلن لکن انظر الی الجبل فان استقر مکانا

پس با ایشان از میان قوم برآمد بجانب طوس سینه که وعده گاه مکه آمد و مناجات
 او بود با پروردگار روان شد و چو با بخار رسید انجماعت را در دامن کوه گذاشت
 نحو بکوه برآمد و درخواست کرد از حضرت جل ذکوه که مرتبه دیگر با او سخن
 در آید و بشنوند اثرات حق و که همراه او بیدتا بصیقل ان عنایت زنگ شک
 و اغنفا در بد از اینته خاطر ایشان زدود شود و بعین الیقین شاهد مرتبه
 او نمود باقی قوم او را نیز از آن خبر دهند پس حضرت عیسی علیه السلام نماز دعا او را
 در معرض جانبک راورد مرتبه دیگر آثار مکه را نحو ظاهر ساخت و ایشان را کلام
 حق را شنیدند چنان صدان از جانب فوق و تحت و بین و بیابا و پیش و عقب
 بگوش ایستادند بواسطه آنکه حضرت عیسی علیه السلام کلام مذکور را در درخت
 که در آن مقام بود خلق کرد بود چون صدان از آن در خطا امر میشدندیم قدرت
 هواملاصق از اهر جانب منتشر میبخت و از هر طرف بگوش ایشان میخورد
 با و چو مشاهده انحال برانکار خور سو و زید کفشدان توشک خسته بر کما
 جهت یعنی هرگز ایمان نیاوریم بتو ایستادیم و صدیق نمیکنیم بانکه از کلام الهی
 است تا آنکه ما او را بر وجه اشکار ببینیم و دیدن ظاهر ما از مشاهده جمال او
 روشن نگردد پس چون جرئت تکلم با این سخن نزدیک ایشان بظهور رسیدند
 غضب الهی بجوشید و آمد صاعقه قهرا بر ایشان و زید بسبب ظلم و ستمکار
 که بگفتن این سخن بر خور و او را شد خرمن وجود همه را ببا فنا و هلاک در داد
 و علی علیه السلام چون مشاهده انحال نمود مناجات را آمد گفت باز خدا با چگونگی
 بر منی اسرا شیل چون بجانب ایشان برگردم و ایشان را در معرض خطاب عیسی
 در آورد کونیدتوا انجماعت را یا خود برگرد چون نتوانست صدق سخن خود را بر
 ظاهر ساخت همه را در معرض هلاک در آورد بواسطه آنکه در سخن خود میگفت

زاری گوید ما موعظای از امام رضا علیه السلام در مقام استغاثه بعضی
 واسنکشاف بعضی مشکلات نمودند و آمده گفت چه معنی دارد در کلام خدای تعالی
 ذکر آن مجید که فلما جاء مولانا و کلمه بر تیر فال بر تیر رتی نظر الیک که ظاهر
 دلالت دارد که موسی علیه السلام چون بوعده گاه پروردگار خود آمد و پروردگار
 او با او سخن کرد گفت ای پروردگار من خود را بمن نمای که بدیده ظاهر در فونکر چه
 روایات که موسی بنی اسرائیل که بر شجر کلیمه الهی ظاهر باشد ندانند که عظمت و کبریا بی الهی
 زیاده بر اینست که دیده ظاهر را کجا پیش مشاهده او بوده باشد و بجز در ذات مقدس
 او از مفارقت ماده و مقابله و جهت مکان که از شرط رویت بچشم سراسر ظاهر
 است از آنکه تو هم رویت و توان کرد تا آنکه در مقام طلب آن در آید و از پروردگار
 از او خواهد آمد امام رضا علیه السلام فرمودند بدین سخن که موسی علیه السلام سید
 و عالم بود بانکه یا به عظیم و جلال او رفیع تر است از آنکه دست او در آن بصر بیان توان
 رسید و بچشم او توان دید و لیکن چون از جانب عتق بنو شجر کلیمه فایز شد و
 سعادت مکالمه و مناجات او دریافت بجانب قوم خود بازگشت و در مقام اظهار
 نعمت پروردگار خود با ایشان در آمده خیر داد ایشان را از مرتبه قرب الهی که با او کرامت
 شده بود و سعادت مکالمه و مناجات حق که در آن او کسب پس قوم در مقام انکار از
 در آمده گفتند ایمان بنو نیا و نهم ای شو و مضد حق سخن نو میکنیم تا خود کلام
 نشویم چنانچه بوعوی شنیدگان میکرد و ایشان هفتصد هزار مرد بودند و
 از میان ایشان هفتاد هزار کس اختیار کرد و از آنجمله هفتاد هزار کس برگزید و از میان
 ایشان هفتصد کس برگزید که هفتاد کس ایشان را که بعد از ایشان از ما بقی باشند
 بقیه خود ساخت که یا بوعده گاه مکالمه پروردگار خود برود و اینجا حاضر شود
 و شیون با این شنبه بود و گواهی دهند بر صدف نزد قول که باقی قوم خود برگزیدند

وحيث اني معرفون بك عن جمل فوجي انا اول المؤمنين منهم بانك لا ترى فقال
 الامم لله ذلك فاجير في قول الله تعالى ولقد همت به وهم بها لولا ان ربها
 ربه فقال الرضا عليه السلام لقد همت ولولا ان راي برهان ربه لهم بانها همت
 بلكنه كان معصوما والمعصوم لا يهتم بدينه لا يابيه فقال الامم لله ذلك يا ابا الحسن
 فاجير في قول الله تعالى وذا النون اذ ذهب مغاضبا فظن ان لن نقدر عليه فقال
 الرضا عليه السلام ذلك يوم نبت في ذهب مغاضبا لقومه فظن بمعنى استيقن ان لن نقدر
 عليه ان لن نصيبه عليه من قوله تعالى واما اذا ما ابليت ربه فقد رعبت
 رزقاري صديق وفار فنادى في الظلمات ظلمة الليل وظلمة البحر ووطن الحوت ان لا اله
 الا انت سبحانك اني كنت من الظالمين بترك مثل هذه العبادة التي فرغت لها في بطون
 الحوت فاستجاب الله له قال سبحانك فلو لا انه كان من المستحيين لليت في بطنه الى يوم
 يعثون فقال المؤمنون لله ذلك يا ابا الحسن فاجير في قول الله عز وجل لنجعل
 لك ما تقدم من ذنبك وما تأخر قال الرضا عليه السلام لم يكن احد عند مشرك مكة
 اعظم من رسول الله صلى الله عليه وآله لانهم كانوا يعبدون من دوز الله ثلثمائة
 وستين صنما فلما جاءهم عليه السلام بالدعوة الى كلهم الا خلاصا من كبر ذلك عليهم
 يعظم وقالوا اجل الالهة الها واحدا ان هذا لشيء عجيب اطلق الملائكة منهم ان
 مشوا واضيروا على الصنم ان هذا لشيء بزاز ما سمعنا بهذا في الملة الاخرة ان هذا
 لا اخلاق فلما فتح الله تعالى على نبيه صلى الله عليه وآله مكة قال يا محمد اتا تخاف
 لك فتنا مبيئا لبعضك الله ما تقدم من ذنبك وما تأخر عند مشرك اهل مكة
 فوجد الله فيما تقدم وما تأخر فقال المؤمنون لقد شققت عندك يا رب رسول
 صخر بما كان ملئيا فجزاك الله عن انبيائه وعن الاسلام خيرا شرح كلام
 عن نظام دوستان غاز وسه نياش و انجام اعجاز مشعل برده و بيشتن بيلش اول

الى رسول الله صلى الله عليه وآله ووالد رسنا كان علي فقال يا علي قل اللهم اغني مجلالك
 عن حرامك وفضلك عن سواك فلو كان عليك مثل صيد بينا فضاء الله عنك و
 صيد جبل باليمن اليمن الجبل اعظم منه بغير شكايه كرم رسول الله صلى الله عليه وآله
 الله انزهك في فرجك برزمت من بود ودر شرب اداي ان نداشتم حضور فرمودند كه با
 علي بن جوان اين دعا را اللهم اغني مجلالك عن حرامك وفضلك عن سواك كه اگر فرزند
 مثل صيد نباشد بركت خواندن اين دعا حضور عفت عطا اندر نر اوفيق اداي ان
 دهد و وقت نر از شغل ان فارغ ميشاد و صيد كوهي است بر ولايت يمن كه در يمن كوه
 نر كه ازان واقع نشد و نيت و خلاصه مع دعائى كه با خدا بخواه سازم با پنجه
 حلال كرده انرا بر بندگان خود نماز اين حرام سخته تصرف در انرا و بي نياز سازم افضل
 و كرم خود از كس كه غير تو باشد مصطفى نام ظلم بعد از ذكر اين حديث عبادي ابراه
 كرده كه ترجمه اش اين است ميگويد جامع اخبار حديث عن الله عنك در بعضي سنون فرزند
 من بسيار شده است بود چنانچه مبلغ ان هزار پانصد مثقال طلا بخارزد نمود و رضا
 ان شد ديسار و طلب ان صبه و كند و شوش نقاضاي ايشان مرا الكر كار و با
 خود بيان داشته بود و نميخواستم كه هيچ كاري بر بلخت و دست من بعلاجي بواسطه
 اداي ان نپسند و وسيله نداشتم كه انرا واسطه اداي ان تمام كنم و اجابت عمل كرد
 و بخواند اين دعا مداومت نمود و هر روز بعد از نماز صبح شكر از ان مقام داشته و
 بود كه بعد از نمازهاي ديگر باز بخواند ان برك ميخورد تا انكه بركت اين دعاي مداومت
 در اندك زماني اداء ان وجه شد و اثر انرا از ان فرض باقي نماند بسبب بعضي امور كه
 بخاطر نرسيد بود و فكر من پيرامون ان نكند والله الوفاق حديث هفدهم
 شده است اينست كه اتصال با قدرت شيخ صلوات الله عليه و آله و سلم عمل كن با بوي الفتند
 الله حوزان نمي نرسيد الله لفرجه از يد او عبد الله بن محمد از احمد بن عبد الله بن ابي
 بن ابي

كرمك
 و عفت
 و عفت

تبر و جوی و سوره و کتب و کتب و کتب

یاد محمد خیر العباد و علی اکرم الأوتاد حدیث شایسته هر روایت شده است
 است که انصاف یافت است پیش جلیل محمد بن بابویه القتی از محمد بکر ان القاش که
 از اهل فم است و در کتب رجال آنم آورده است اما تصریح بخرج و نقد بل او شده
 از احمد بن محمد بن سعید بن عبد الرحمن بن ابی شیبہ از شیعه الهمدانی که او چه در مذهب بنی بود
 اما زوار باب حدیث ثقف و جلیل القدر است و بخوبی حافظه و کثرت حفظ حدیث مشهور
 چنانچه از او نقل کرده اند که میگفت هر صد هزار حدیث حفظ دارم که از اینم صد و بیست
 هزار باب است از پیغمبر صلی الله علیه و آله حفظ کرده ام و جمیع رجال سند آنها را
 دادم مولدش در سال دویست و چهل و نه از هجرت بوده و فاش در سال سیصد و سی و دو
 از سعید بن حمدون الرواشی از حسن بن نصر از پدر او از عمر بن شمر بن عبد الله الحنفی
 که از اصحاب امام جعفر صادق علیه السلام است و علماء رجال ضعفش دانسته اند از
 جابر بن عبد الله الانصاری که از اخبار اصحاب است و در واقع پدر یا پیغمبر صلی الله علیه
 هم او بود و در سینه معرکه در کتب نظر اینست و بغیرای کفار و فاسق نمود و نان
 امام محمد باقر علیه السلام در دنیا حیات بود که در سعادت خدمت بیخ امام معصوم
 شاه و نقل است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله با او خبر داده بود که تا زمان امام
 محمد باقر علیه السلام زنده خواهی بود و سعادتت بدار و از فایز خواهی گشت چون محمد
 او بر سبی یا از جانب ما سلام برساند این بگو و از حضرت امام جعفر علیه السلام منقول
 که او آخرین کس است که از اصحاب کرام که از دنیا بر آید آخرت شادماند و رحلت او بعد
 هر وقوع یافت است در سال هفتاد و هشت هجری و بعضی در نو و نو نه گفتند روح الله
 در وقت حضرت زبیر بن جعفر بن علی باقر علیه السلام از پدر زید که او ان خلاصه روزگار
 امام زین العابدین علیه السلام ان قال له قال القدر ان عیالک ثار حسین علی بن علی طالع
 از امیر المؤمنین و جستوا الذین سلام الله علیه علیهم اجمعین که آنحضرت فرمودند شکو

ثم اهو عليه السلام بيده الى الوراء كوكبت يعني من خطاب كرام امام بحق ناطق
 حضرت محمد الصادق عليه السلام زكفت ابعضه رمع من قول حضرت زكفت در
 نيايد روز قيامت مكرام يك شهاب يعني نور و جمعي كه در ولاي ما با نوشه بكنند بر اينند
 يعني مذهب كه فراريد و ديني كه از مسا او بيان اختيار كرده ايد و مقابل نديت پاد يده بصيرت
 هر يك از شما و مسا بدست انچه منضم من چشم روشني او ست يعني علم بحقيقت مذهب خود
 و دستكاري و دان دنيا مكر و رسيد نفس او با پنجادست مسا و كرا كذا شد بر روك
 كوت خور اشارت بانكه چون روح با پنجاب رسد پره شخفا از پيش نظر برداشته خواهد
 شد و حقيقت احوال ان نشاء بعين العين مشاهد خواهد كشت و از بعض از اصحا
 فلوريان بيان باطن نقل كرده اند كه در وقت اخضار چشم باز كرده و چشم كند كفت فلان
 هذا فعل العامون يعني اين بايد بعمل آيد جمعي كه مرتكب عمل ميشوند و از بيان مشي
 احاديث جيبان نقل كرده اند كه هر كس مخرج است بر انكه در حال اخضار حضرت مقدسه
 مصطفى صلو الله عليه واله و جنات لايشتموا رضوا عليه استلام بنفس نفوس
 بياين هر كس حاضر ميشوند و بشارت ميدهند او را با پنج مال حال او سا او سا او سا
 سعادت باشد سعادت و حسن احوال و اگر از ارباب شقاوت است بشقاوت و سوء مال
 و معاضد اين معني است بعضي ابيات كه در اين باب منسوخ است يا مير المؤمنين و سجد
 الواحد بن امام المشاور و الغار بن علي بن طالب عليه السلام كه در مخاطبه حارث
 كه از انجيار اصحاب انحضرت بودند است و چنانچه در رد و پنايه اشارت بان شده است
 شريف صفت ام ظله با و ميرسد بر زبان كوه سيبان شاخه اندك يك بديت از انجيار
 است با حار همدان من پيش برني من مؤمن او منا فويل يا ايها حارث همداني هر كس
 از دنيا و حلت پنايد در وقت مردن مرا معانيه ميپيشد در مقابل خود خواهد از اهل
 ماشد خواه از ارباب نفاق و عدوان هر زانو حال بشارت سعادت و حسن مال و در

بنايد

اغانت بران شود مثل حاضر ساختن ما کو بی با سفاک بر این و امثال آن داخل در آن
 نباشد و اینچه از بعضی کابر نقل آن بیرون پیوسته که در جواب سوال چنانچه که
 بدو سخن جامه سلطان وقت استغفال یافته داشته و از او پرسیده است که ایامن باین
 عمل در سلك اعوان ظلمه داخل و عقابانی که بر اغانت ایشان مرتب است بر عمل من نیز
 مرتب آرد گفت است لداخل فی اعوان الظلمه من بدعیات الابر و الخیوط و امثالت
 من الظلمه انفسهم یعنی داخل در اعوان ظلمه کچه است که بنویسند و در همان
 فرمود که بجهت ایشان بان جامه و در کلماتی که خود مباشرت از جمله طائفت
 نه از اعوان ایشان ظاهر است که محمول بر نفی است مباحث در آن باشد و الا کابر
 چنانچه محقق نیست باشد کمال میگذرد مثل الله المعصمه و التوفیق اینها امر مخفی
 که اخبار آن جوان نویسنده در حال احضار بوفای امام علی علیه السلام با پنجه را و
 کرده بود بحسب ظاهر دلالت دارد بر آنکه در حالت نزاع روح قیل از حضور و انقطاع
 کلام احوال آن نشاء و آنکه در مقام انزال نجات با مشو بحسب عقاب ایشان ظاهر
 میشود و در این باب بطرف مخالف و موافق حادیت متعدده وارد است از جمله
 بطرفی روایت شده است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که من یخرج احدکم
 من الدین حتی یعلم ابن مصیره و حتی یری مفقده من الجنة او النار یعنی هرگز
 یکی از شما ای امت از دین نماند تا نداند که جانی که محل رفتن اوست کجاست ناپسند
 نشین خود را در جهشت اگر بیشتر باشد باز اثرش در دفع او از اهل دوزخ باشد و
 روایت کرده است شیخ بزرگوار محدث بنی کلبی در کتاب جنایات از کافی از
 علی بن عقیب زید را و عقیب رضی عنده من حدیثی که قال ابو عبد الله حضرت محمد
 الصادق علیه السلام یا عقیب لا یقبل الله من العباد یوم القیمه الا هذا الامر الذ
 انتم علیه ما بین احدکم و یانان بری این تقریر بعینه الا ان تبلغ نفس الی هذا

روایت کرده است شیخ بزرگوار محدث بنی کلبی در کتاب جنایات از کافی از علی بن عقیب زید را و عقیب رضی عنده من حدیثی که قال ابو عبد الله حضرت محمد الصادق علیه السلام یا عقیب لا یقبل الله من العباد یوم القیمه الا هذا الامر الذ انتم علیه ما بین احدکم و یانان بری این تقریر بعینه الا ان تبلغ نفس الی هذا

بمقاصد کلامهم و از کلام بعضی فقهای طراز و از الله علیهم که در کتب مکاتب ذکر
ان کرده اند ظاهر میشود که حرمت امانت ارباب ظلم مخصوص است بفعلی که نفس حرام
باشد و امانت ایشان بامور مباحه مثل بیاطت ثوب و بنا عمارت و امثال آن حرام
نیست اگر این حکم اجماعی منقوش شده باشد که عبارتی از انفاقی علماء آمده است در
یک عصر و این چون اجماع فی نفس لیل احکام شرعی میشوند اند شد مضایقه با ایشان
در آن نیست و الا جای بحث است چرا که احادیث صحیح و موضوع فاطمه خیا پنجه بنویز که یافت
نقوست برخلاف آن و قطع نظر از آن بر نقد بر مذکور تخصیص حرمت ارباب امانت
ارباب ظلم و حرامی نخواهد بود چه فعل حرام فی نفس حرام است خواه منضمین امانت ظالم
باشد و خواه نه مگر آنکه بگویم که مراد بجرمشان شدت حرمت است نه اصل حرمت ^{حسد}
این معنی مخالف بدن کر نیست چه هر گاه حرمت اصل فعل ثابت باشد بی آنکه منضمین امانت
ظالم باشد شدت حرمتشان گاهی که منضمین امانت ظالم باشد ^{تعلیل} نظر بر ارباب معلوم خواهد
بود و عجیب است از عالم قدس ^{که} در کتاب مذکور الفقهها حرمت امانت ^و مخصوص دانسته
است با عانتی که در ضمن فعل حرام منقوش شود و استدلال کرده است بر مطلب مذکور
با احادیث مذکوره و حال آنکه چنانچه از ترجمه آنها و صنوح و سید جمیع آنها صریحاً
در دعیم و نامل صریحاً **کوین** که با حکم بنامل بواسطه آنست که میتواند بود که منضم
علامه استدلال بر اختصاص فعل مذکور باشد بر پادشاهی و شدت حرمت آن سایر امانت
حرام بر اختصاص آن با اصل حرمت و تفصیل مذکور و حمل کرده باشد یعنی از بعضی افعال
مباحه و مستحبه را که بعضی احادیث مذکوره منضمین است بر بعضی نیز یعنی و زیادتی مباح
در ترک امانت و الله اعلم و ظاهر آنست که مراد با امانت ظالمین که از این حدیث و از
دیگر احادیث که مذکور شد حرمت آن ظاهر میشود هرگز نیست که در عرف اطلاق امانت
بر آن کنند و سر یک از معاون ایشان گویند و بعضی امور جزئی است که در عرف اطلاق

خبرها را در میان میگرد که هر جایب روند عجب ایشان برافش باشد تا وقتی که خاک
 علی الاطلاق حکم خود را در بندگان جاری سازد و بعد از آنکه از یونان برمیگردد
 نقل از بعضی رسیده است که گفت قال ابو عبد الله لا تغتم علی بنیاء مسجد یعنی یا
 مد ایشان را در بنیای مسجد که از اتصال مسجد است چه جا فعل حرام و مباح روایت
 کرده است ابن ابی یوسف و حمد الله از حسن زید از امام جعفر صادق علیه السلام
 علیه السلام از ابان بزرگوار انحصار صلوات الله علیه ابان که گفت قال رسول الله
 الا ومن علف سوطا بین یمن سلطان جائر حیل الله له السوط یوم القیامه یعبان نام ناز
 طولی سبوعه ذرا عابط الله علیه تا در حقیقت و بیست و نهم و بیست و نهم و بیست و نهم
 صلی الله علیه و آله و سلم که هر کس تا قیامت مردی را بر سلطان جائری بر کرد خدمت بندد که
 چون سوار شود بدست او دهد یا چون اشاره بزند که کند حاضر داشته باشد بگرد
 خدا بعلی روز قیامت ان نان پانه و اماری و افش کرد و از ان هفتاد کرد باشد
 مسلط سازد ان مار را در دوزخ بر او که همیشه عقدا او باشد و بدعا باشد است
 ایشان را و امثال این احادیث بسیار که در این باب وارد است چه شک نیست که چنانچه
 احادیث مذکوره دلالت بر حرمت امانت ایشان در ضمن فعل حرام میکنند دلالت بر
 حرمت ان در ضمن فعل حلال نیز دارد بلکه در ضمن فعل نسیه چنانچه حدیثی
 نیز یقیناً که و لا تغتم علی بنیاء مسجد مشعور بر است و شاید از این که هر چه و لا نرکوا
 الذین ظلموا فمیتکم النار فبما سنباط لغیر مذکور توان کرد زیرا که مدلول این حدیث
 است که میل میکنند بجناب جمعی که دامن کرد و خود را بظلم الوده اند که در میان بد شما
 افش و نسیه و در ضمن امانت ایشان میل بجناب ایشان حاصل است خواه بفعل حرام
 متحقق شود و خواه بفعل حلال خصوصاً که بعضی متکسر و کونی را بمیل ضعیف
 کرده اند و گفته اند که هر از میل نوی بقتل نظر فاولی معاون میشود و الله اعلم

و بعضی از احادیث
 در حدیث
 و بعضی از احادیث

و کثرت کند عهدی عبد الله علیه السلام دخل رجل علیه من اصحابه فقال له
 اصلک انما لهما لهما اصحاب الزجلنا الضیق والشدۃ تبتکالی البنا بینه والتم
 یکره والمنا یصلحها فما تقول فی ذلک فقال ابو عبد الله ما احب ان یصلحکم
 عقده او وکتبتم وکاه وانشک ما بین لاتیها لاولامه بقلم ان اعوان الظلمه
 القبره فی سرق من نارتی بحکم الله بین العجا یمنی بودم من روز نرد حصر امام جعفر
 صادق که نگاه شخصی از اصحاب انحصار و امدت لب شنا و دعا انحضرت کشود
 گفتن اصلک الله بید که گاه هست که هر ازا که اصحاب تو ام شک و شکند
 معاش بدست مید و ضرور میشود که بواسطه قوی و نباش کسی شویم و ما را از
 حکم میخوانند که بجهت ایشان بنما کنیم یا هر روزین بکنیم که بجهت ایشان باشد
 یا است که در پیشاب بسته اند و از هم پاشید است با صدادیم در این باب چه
 فرمایند یا ما و امبارت بان رواهت یا نه امام عد و مقام نبیره شیخ ایشان در آمد
 فرمودند که دوست نمیدار که از جانب تو در اعانت ایشان کرده ی بر ایشان نند شود
 یا سرشک بسته شود و بود باشد از ای ان ما بین لاتیها این شهر بجهت نبویه
 کدایترازانکه اگر تمام مدینه را بین دهند نشوم که اینقدر کار بواسطه ایشان
 تو بظهور و یا و جواید و لایت بعضی من کلایع سیاهت که گیاه از ان نرد
 باشد چو از دو جانب بسته طیبه در زمین کلایع برای وجه بر آمد و احب میخند
 شهر در میان هر دو واقع است بجهت از ان ما بین لاتیها میکند و انها را قیصر
 میکنند حصر فرمودند دست میدم اعانت ایشان با فعال مذکور و فرمود
 شما که بنوک قلم ایشان داده شود تا با پنجه می نویسند بید که جو که آنها
 نمایند و یا وی ایشان را وجه هست بخونشانند در وقت قیامت در بر آورده
 آتش خواهند داشت ^{مقام} مکره و او آتش ایشان را و میا خواهد که در آتش

مشبه به است بحیث است فقهنا له فقه یعنی فرزند آدمیم پس خود از برای او چیزی نیست و
 مثبت نمودیم از برای یکدیگر که هر کدام چیزی از آن بدیده ایم اشهر قلائد و صفت شهر
 بغداد با آنکه چون اشهر از صیغ جمع فلهذا است افاده قلت عدد آن نباید بواسطه
 تاکید و مبنا لغو است کتابه از آنکه حد شهر و مذکور دیگر که اقل مراتب جمع قلت است
 نزدیک تر بود بدیهه که اکثر ایشان است و می تواند بود که مشرک باشد میان جمع قلت و
 جمع کثرت تا توصیف مذکور بر نام پس که افاده معنی جدید است معمول تواند شد زیرا که
 جمع کثرت است شهر آمده است و شرط صحت استعمال صیغه جمع قلت در جمع کثرت آنست که
 صیغه دیگر مخصوص به جمع کثرت نباشد مانند ذی و رجال که خصوصاً بر یک مخصوص
 جمع کثرت است نیافزاند مشرک است از بدین ماده استعمال می باید و هو التوف
 سون عبارت از نزع است یعنی جان کند قال فی القاموس ساق المریض سوا و سنافا
 شرع نزع الروح نمانش از کلام امام علی علیه السلام که لولا ان بنی امیه وجدوا من یک
 لم نالوا اینچه مضمر شکایت حضرت است از صدوران سفا و میشود که اعانت و پاری
 دادن از پارتی و عدوان جایز نیست سرنگان در معرض سخط و عذاب و غضب
 است و اگر چاره ای که اعانت ایشان در ضمن آن بعمل می آید بی نفس صالح و جایز باشد
 که از جمله امور که امام علی علیه السلام در مقام شکایت از صدوران از مردم مذکور است
 و شکایت مذکور مشتمل بر حرمت آن حضور در جماعت و مجمع ایشانست چنانچه در حدیث
 جماعتهم اشارت یافت و هیچ شک نیست که امر مذکور قطع نظر از آنکه منضم به اعانت
 ایشانست حرام نیست و اینکایان جایز است پس معلوم شد که مطلق اعانت حرام
 خواه در ضمن فعل حرام باشد مثل جمع کردن خراج و امثال آن و خواه در ضمن فعل
 باشد مانند حضور در جماعت و خیاطان ثوب و اینچنین از آن قبیل باشد و مؤید آنست
 حدیثی که شیخ ابو جعفر طوسی قدس سره از ابن ابی عمیر روایت کرده است که

مردود

نگاه کن به این

اولی

بواسطه آنکه صرف نفقه او شود نزد او فرستادیم بعد از آن ما هو چند اندک بر این
 نگذشت که بیمار شد و ما عیادت او نمودیم تا آنکه روزی عیادت او رفتیم دیدیم که
 بیماری او اشتداد تمام یافته است و در حالت نزع است چون داشت که ما آمدیم چشم با
 کرد چون چشمش بین افتاد گفت اعلی بخدا قسم که آنچه صاحب تو یعنی امام علیه السلام بر
 وعده کرده بود وفا بان کرد یعنی بخت که بخت من ضامن شده بود بمن از وانی داشتند و
 رفته او از زمان مذکور بری شد بعد از آن جان شریب بفاصل روح سلم نمود و
 در مقام بجهت برنگین او شدیم و چون از منزل او بیرون آمدیم بعد ما امام علیه السلام
 سناقم چون چشم امام علیه السلام بمن افتاد سبقت بکلام کرد گفت اعلی بخدا قسم که آنچه
 بصاحب تو کرده بودم آورد بود و وعده کرده بودیم وفا با او کردیم و از عهدت من خود
 بر آمدیم زاری گوید گفت جان من فدای تو باد بخدا قسم که او را بهتر از این دنیا رفت
 تا شکر این نعمت بجای نیارود و با گفت آنچه تو فرمودی پیشش و هر من کتابی
 امیر کتاب جمع کاتب و مراد اینجا نویسد کان و میاشنان عمل دیوانند اعترضت و مطالبه
 خیر محرم در جامع است بمال یعنی شاهد و پیمان خطکی کرده ام در تحصیل مالی که از
 دیوان تمام ساینده ام و اجتناب کرده از آنچه شایسته حرمی داشت و شهادت در حالت آن
 بود و اصل آن از اغراض عین ما خوانست که معنی بر هم گذاشتن چشم است بجهت الفی
 بجهت بجهت و باء بکفتر معنی جمع است بنای آن بلی و واری هر دو امدات فالغ
 جیت الخراج جیانه و جیونه و جیانه ای جمع و مراد یعنی خراج مال است که عبارت
 از مال و جهات دیوان است الا خرج مندر است امدت از مال که منضم است و آن تصرف خود
 بر آورد و بنام کلام بر استعاره و بالکتاب است با تحصیل چه شیبه شده است مال بجهت
 که محیط میشود با انسان و بدو در میاید مانند جامه و امثال آن و اکتفا شده است بکلام
 بدو مشبه نه با چنانچه فاعله استعاره بالکتاب است و ایشان خروج از برای آن که او ملا

این عمل است
 در کتاب
 فقه

این قسم

این قسم

مردم ایشان را با پنجه در دست ایشان بود و امید داشتند و در مقام اعانت و امداد ایشان
 در تمام دنیا مالک چیزی نباشد و این سوگند است ایشان بوده و قدرش بر سلب حق
 ما از ما بهم غیر سناپندند پس جوانی که اظهاری حال خود کرده بود این جواب شنید گفت جان
 من فدای تو باد ای پسر رسول خدای با سراسر خلاصی و بر و شدی از این عمل که او کتاب
 هست و میتواند بود که گناه من از پناه شود امام علیه السلام فرمودند اگر بنویسید
 که بواسطه استخوان من از این در طریقه ای میاید که بعمل خواهی آورد گفت بل ای پسر
 رسول خدای بعمل خواهم آورد حضرت فرمودند از جمیع پنجه از دیوان ایشان که کس
 و در ایام عمل ایشان بدست در گذارند و بعد از آن بخاطر او را پنجه از آنها که بغاوت
 بجو داشتند باشد که ایشان را شناسد و بی با ایشان توانی برده ایشان را پیدا کن و مال
 ایشان را تسلیم ایشان نمای و این صاحب ایشان و ندانی که از کجا بهم رسانند
 و که بوده است از جانب صاحبش بغضی است از آنان و بعد از آن که چنین کرد
 با پستی من صانعم که حضرت خلیل ذکر و گناه نرارد و حضرت عفو و مغفرت خود آورده بشت
 بنوازدانی دارد پس این جوان زمان طولی سر پیش انداخته تا مل نمود بعد از آن سر
 برداشت و گفت کردم اینچه فرمودم و غم از اضمحیم دارم ای پسر رسول خدای جان
 من فدای تو باد و او می گوید این جوان نویسنده بعد از مکالمه مذکور در خدمت امام
 علیه السلام چون ما غامز را بخت کوفه بودیم با ما رفتی شد بکوفه و جمیع پنجه بر روی
 زمین داشت حتی لبای که پوشیده بود از جدا کرد و بر وجهی که از جانب امام علیه السلام
 بان مامور شده بود بعضی از اصحابان خود رسانید و بعضی که معرفت بعضی از آن
 نداشت بر فلان در باب استحقاق قیمت نمود چنانچه از برای او وجهی ماند که هرگز
 و نقد عاوش و دای گوید پس حاجی که بر حال او مطلع بودیم جزئی او در میان خود
 نوجوانیم و بعضی از آن بواسطه پوشش او در حق چند خرید کردیم و بعضی دیگر را

عزت و

السلام فاخرج من جميع ما اكتسبت في ديوانهم من عرفت منهم رددت عليه له ومن
 لم تعرف تصدقت به انا اضمن لك على الله لجنه فاطره الفقه طويلا ثم قال قد
 جعلت فذاك قال ابي جعفر الفقيه معناه الكوفة فانه كشيئا على وجه الارض
 الا يخرج متحججا شيئا بالحق على يد غيره قال فقسما له فسر شيئا له شيئا با او بعثنا اليه
 بنفقة قال فما فعله الا اشهر فلما تلحق مرضه وكان غوره قال فدخلت عليه
 يوما وهو في الشوق قال ففتح عينه ثم قال يا علي من في الجنة والله صاحبك قال
 ثم مات ونزلنا امره فخرجت ^{على} فدخلت في عيادته عليه السلام فلما انظر اليه
 قال يا علي وقتا والله لصاحبك قال فقلت صدقت فذاك هكذا والله ما
 لي عند موته من شئ كلام بلاغت نظام در ضمن اغاز و نمايش و انجام اعجاز
 مشتمل بر دو نيش و نيش اول راوی كويد و سني داشتم از نو سيند كاشي
 نهي امير من گفت روزي كه اراده ملاقات امام حقيقه دارم از خدمت آنحضرت
 اذن حاصل كن كه مجلس و حاضر شد سعادت صحبتش فانز كردم در مجلس امام
 عليه السلام رفتم و بجهت اذن طلبيد امام عليه السلام اذن دادند چون بعد
 از حضور رسيدن من خدمت بوسيدت سلام كرد و در مجلس آنحضرت نشست بعد
 از آن گفت جان من فدای تو باد بدرستی كه از اعمال ديوان اينجاعت بوزم و از پنا
 ایشان بمن قال ايچا غايد شد است كه بدست آوردان اعراض حين بسپاي
 كرده و ملا خط حلت و حوت ^{ان} كرم امام عليه السلام فرمودند كه ميبود
 اينكه نهي امير بواسطه خود نو سيند كان و ادياب عمل پيدا كند و كسي نپايند
 كه مرتكب بوان عمل ایشان شود و بواسطه ایشان جمع خولج نمايند و از جانب
 ایشان يا امر هم جداي كند و در خيانت جمع ایشان حاضر شود و صراحت در معنا
 اخذ حق ما كه امامت و خلافت پيغمبر صلوات الله عليه منسدند و اگر

در این فشاء کرده اند و فصل بافتن این حواله بانرا ذکر کرده بر وجه عدل فصل بنا
 و ظاهر شود که که بزرگ تعداد کرده است و ظالم کبیت و مظلوم که نشیب کرده اند
 انرا حضرت بختی که خاصه درک میشود و نعمت مینماید که اگر در یک بهر بسدا صفا
 معامله را با مدعی درک مذکور بیدار و الفضا حاضر ساخته تمام ایشانرا فصل
 و چنانکه که بعد از آن ایشان مضمون شود و قوله الحق عابد کرد و اینست آنچه
 در فواتیل لایل کلام بلاغت نظام بخاطر رسیده است و میتواند بود که حضرت
 امیر اومنان علی السلام مغرب دیگر از راه کرده باشند و فکر علی بن ابان بزرگ
 بنان نموده باشد و نظر فاضل بنان ترسیده و الله اعلم بحقیقه الحال حدیث
 ناپزنی هم در فواتیل شهادت است که متصل است بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب
 کلینی از علی بن محمد بن سنان که از کتب رجال شیخ حرج و بعد بل او معلوم نمیشود
 انابرهیم بن اسحاق الاقرانی و نیک که اگر چه علمای رجال اکثر حکم بضعفش کرده اند
 و گفته اند فقیر در اعتقادش بود اما فاضل و مصنف کتب است از عبد الله بن
 حماد الانصاری که از شاخ علمای شیعه و مصنف کتب است و حدیث او را اکثر
 چه در حدیث صحیح ندانند اما گفته اند شاهد و مؤید حدیث دیگر میباشند
 شاذ علی بن ابی حمزه الطائی قال کان فی صدیق من کتاب بنی مرفع قال استاذن
 علی بن عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام فاستاذنته فاذن له فلما دخل و
 سلم وجلس ثم قال جعلت فداک انی کنت فی بون عویلا و القوم فاصبت من بیننا
 ما لا کثیر و اغضبتنی مطالبه فقال ابو عبد الله علیه السلام لولا ان بنی امیه
 وجدوا من بکینهم و یحیی لهم الفیق و یفایل عنهم و یشهدوا عنهم ما سلینا
 حضا و لویرکم الناس و ما فی ایدیم ما وجدوا شیئا الا ما وضع فی ایدیم فقال
 القوی جعلت فداک فبلغ من جرحه مترا قال ان قلت لك تفعل قال اصل قال علیه

بن

و در حدیث صحیح
 و در حدیث صحیح
 و در حدیث صحیح

السلام

مثل ما عمار احسن وجهه و این بمعنی اظهار است و ملزوم بر لذی عجبین صاحب طبع
 کامل و کلام در این تاویل است که ما اظهر الحق لصاحب البصیر ان الرقیل احد البصیر
 یعنی چنانچه فرزندانم را روز قدم و آمدند هست این دنیا فانی و از روز ولادت
 او است هم چنین روز رحلت و بیرون رفتن است و از زموشت پس سزاوار است که از او
 فراموش نکند و هایت منکران باشد و الله الوفی انما امر منو اند بود که در کلام
 امیرالمؤمنین و یسوال الدین علی بن ابی طالب علیه السلام که اشرف مندر دار می باشد
 چیزی بدتر و سرد بیشتر نفس ناطقه انسانی باشد که در ذوات پای ظالمین آن مجوس
 است و سبب آن آنقدر است عالم بجز آنکه از عوالم قدس است محرم مانده و تابع کتابداری
 یک و نادر باشد که باعث حصول اجزاء اصلیه منو تیر آن شده اند و خانه بنا کرده اند
 که سبب آن از جانب فناست که عدم اولی باشد و منهایش بلیکرها که مقلدات
 موکنت و این بدانکه هر یک نفس ناطقه است و وسپاسه سپر ساوکان در مختل کلان
 و مضایل اما فوای همیشه که در هر حال ملازم او بندد و اعی اقات و اسباب عامه
 و مصیبات او بندد و او را بر اتباع هوای نفس و پیروی شیطان میدانند پس حضرت
 امیرالمؤمنین علیه السلام قواله مذکور را بمنزله حد و خانه بدین انگاشتند که از
 چنانجا نیند در آمده اند و چون خروج از ولایت شرع الحی و دخول در مملکت حذالک
 و بطلان با اتباع هوای نفس و پیروی شیطان واقع میشود مناسب دانستند که در آنجا
 را از آن حد فرار دهند چون خروج نفس از عن قناعت و استغنائی او از ما سوا که
 در عالم بجز دیان بود و دخول در زلت خواهر طلب که از لوازم سکای این خانه است
 و سبب آن تغافل است که بان تغافل دار چنانچه کویا که این خانه را بان خریدار است
 فیسیر کرده اند حضرت امیرالمؤمنین که از لوازم مشرک است و تغافل بیع سبب بغافل میشود
 و چون مشغول این خواهی نخواهی بموقف عصیان می کشاند تا معامله که با این

و بیع بضم ناء و نقطه و شدید بباء بی کفطه مفتوحه لغیب پادشاه همز است و لفظ
 او مضرب است و جمعش ثبا بعلو که بدو بباء بیک نقطه و پروزن فراعنه و جمهر بکسر حاء
 و سکون پیم و فتح یا بز و ک و بیله است درین که بعضی از ایشان در زمان سابقین یا
 بوده اند و بی فیشد بکسر شین و سکون یا چیر هیکه دیوار خانه را بان اندامند
 مانند کچ و امثال آن و شدید بفتح شین مصدر است بمعنی کچ کاری کرد و کثرت عربی
 گوید شاد بپید شیدا و شیدا بفتح میم ای معمول یا شدید و نقل بیاب بفتح یاء
 که در این فطره از تکاب شده بواسطه مبالغه در شیدا است یعنی ثبا کند و مبالغه
 وزن مؤنث نام در کچ کاری آن بکار برود و شدید بفتح یاء و فتح یاء و وزن مؤنث
 معنی مطول نیز آمده قال فی الصحاح المشید بالشدید المطول و نجد و نخوف و نجد
 بنون و جیم باشد بدال و نقطه و شتو است از نجد که معنی ما از نفع من الا و شتو است
 یعنی آنچه از زمین بلند باشد و در این مقام کتاب از پیاست و معنی او اند بود که از نجد که
 معنی ما بجد بر است ما خود باشد یعنی آنچه زینت دهند با خانه را از فروش خود
 برده های رنگین و پوستک و امثال آن و زخوف بضم زاء و معنی طراوت و زخوف معنی
 زینت اشخاصهم لفصل الفضله اشخاص بکسر همزه مصدر باب فاعالت بمعنی جناس
 و ضمیر هم راجع است بیاب و مشیر و بیع و صاحب راء یعنی میلی اجناس الملوک که کما
 از مودت منهد و منکفل حاضر ساختن ایشان بموقوف فضا و پریشانی نام ایشان
 مفصل یابد و استعارات و صنایع معنوی و لفظی که در این کلام رعایت شده است
 و صاحبان بصیرت و معرفت بصنایع عربی نخواهد بود و عرصا نهان صاحب جمع
 عرصا است و عرصه معنی ساحل و فضاست و ضمیرها یا راجع است بدانکه معنی
 است یا بدینا و اول اگر چه بحسب لفظ و در واقع است و رعایت جانب لفظ افضا
 رجوع با قرین نماید اما بصحبت معنی است ما این الحق و الذی عینان ما ماء بفتح

بشکل اذای حرف شرط و ما زنی که از علمای عربیست میگوید بنون میآید نوشت
 و فرامیگوید که اگر عمل در ما بعد خود میکند با الف باید نوشت و فرامیگوید که اگر
 عمل در ما بعد خود میکند با الف باید نوشت و اگر عمل نمیکند بنون باید از بیج با وصل
 از بیج بصیغه مجهول است بمعنی اقلع قال فی الضیاح از بیج اقلعه من مکانه بمعنی کنده و از آن
 مکان خود بیج جمع هذه الدارای بچوبها و محیطها بمعنی فرامیگیرد این خانه را و لحاظه
 میکند بان بشریح باب هذه الدار بصیغه مجهولست بمعنی بفتح قال فی القاموس بشریح باب
 الی الطرفی ای فتحه بالخروج من غیر الفروع یا بالخروج یا عوضا است مثل یاخذ هذا
 بهذا و فروع بضم فاء بمعنی فتاعلت فما ادرك هذا الشری من درك فاما بشریح طلبت
 و ادرك بمعنی المولست ادرك بمعنی لاخوشد قال فی القاموس ادرك اللحاق ان ذک
 الحرف و هذا که اسم اشارت مفعول اول است و درک بفتح و بمعنی شغرت است که عیارک
 از عفویت و سزای بدت و هر امر ناخوش که بر فعل شرب شود بعد از وقوع آن قال فی
 الصحیح اللزک البعیرک و کنن ما یقال بالحفک من ذک ضلع خلاصه یعنی درک
 بمعنی شغرت بفتح و او سکون را هر دو خوانده شود عرب میگوید ما الحفک من ذک
 ضلع خلاصه یعنی هرگاه لایق شود بنوع عفویتی بر من است خلاصه ساختن نوازان
 و مراد اینجا آنست که در پیش اقل سبب ذکر یافت ضلعی علی اجسام الماویک میلی بر وزن
 مکرم ما خود از برای بکسر یا است که بمعنی تو دو اندر است بمعنی از هم ناپسند و پاره
 ریز شد و علی میلی که جاد و مجرب است خبر است از اشخاص هم که مقدم شده است بر او
 مثل کسر و بصر و بیع و جبر کسر بفتح کاف و کسر کاف لقب پادشاه فرست معشر
 خسر که بزبان فارسی بمعنی واسع الملك است و چون عرب بزبان خود نقل کرده اند
 دشواری تلفظ ایشان بالقاف فارسی بجزیران بکسر که اندر امثال این در گفت
 بسیار است و اهل عرب باین قسم لفظ را معشر نامیده اند و بعضی لقب پادشاه را معشر

بشریح

اعمال
حدیث

هرگاه چشمهای شخص کتوبه مانده چنانچه نتواند برهم گذاشت عرب میگوید
 شخص بصره یعنی خافه و شاخص و شاخصا در این فصره حال واقع شده از مفعول
 بخرجك یعنی تا بپوشانیدن برافشیدن از خانه نود در حالیکه چشمهای او از هم نباشد
 و شخص مذکور کما به از عودت و میثواند بود که از شخص من البلد که به معنی از هب
 سا بر است ما خود نباشد یا از شخص التهم که با این معنی است که بلند رفت و بالا پی
 نشان در گرفت نهر و مراد این باشد که نابهر بردن را بر وجهی که بر کفهای مردم بار
 شده باشی یعنی سرجه باشی و جوی تا بوی بر داشته باشند و هبلك الى غیره مخارج
 هرگاه شخصی بکینه چیزی عطا کرد و او گرفتار و عرب گوید سلمه بنشد بدلام یعنی
 اعطاء فتا. و لغته و مراد بمخالصا که بحسب کتب حال واقع است از مفعول و هبلك
 خالص بود از دنیا و زخارف است یعنی تسلیم کند تا بفرود در حالتی که خالص و قادر
 باشد از هر چیزی و هیچ چیز دنیا و منافع آن همراه نباشد تا نظر آن لائكون اشرف
 هذه الدار من غیر مالکها ان دوران لائكون ان مصدریت و حرف خبر و کلام مفید
 است و مصدر که از ان و معمولش بر میآید منصوب است بحافض و کلام در این تقدیر
 که فانظر لان لائكون اگر حرف لام باشد یا فی ان لائكون اگر فی باشد و تا و بیشتر اینکه
 فی عدم کونك شاربا لها من غیر مالکها و فی اذ انك ثمنها من غیر جمله یعنی تا مثل کن
 یا اگر نود باشد که خوبان نواز غیر مالک ان واقع شده باشد و زود دادن نود درها
 ان از غیر و خبر حلال باشد فان انت قد خلتا در این کلام اذا اینجا بیست است مثل اذا
 که واقع است در این کلام که هرگاه تا اتم حاصل معنی آنکه مفارون عمل مذکور تحقیق
 که از اهل خلیف و زبانکاری خواهد بود بی نکه فمافی فاصله شود و اذن امشتر
 بدر همین اذن حرفیست که بر سر جواب خواهد میآید در اکثر استعمالات بعد از ان و
 شرط واقع میشود و در رسم کتابت ان خلافست چه در برآیند که میباید که بالف نوشته شود

محل دخول و خروج است خرد است این گرفتار فتنه آمد و اصل از این اواره شده تا است
 و اجل جمیع این سر را بجز فوج از عزت فتنه دادید دخول در ذل خواهش و غمخواری طلب
 و چون این مشر را در این معامله درک بهم رسد کتبی بر او دعوی نماید که این حق من
 بوده است که او بجز حق بنو فرزند ^{است} و بجز حق بدان نصیب کرده از هم پزیر شده و
 خالک سار و اجسام پادشاهانست و زایل سازند چنانکه مکران و جباران مثل کسری
 پادشاه عجم و فیض سلطان روم و تبع و الحیر الپان بمن و جتی که مال ذلیر دعوی مال
 گذاشته در مقام انکار و بیستایان در میانند و بناهای بیع نموده روی از آنچه
 و امثالان میانند ایند و برضت و کسری و اسار و آن با کسرا ایند فرزندش خوش طلا
 کاری در درو پوار زینت نیست میدهند و مال بسیار خیر میگذرانند بکمانان کف
 بر فرزندانشان خواهد کرد و با او تعلق خواهد گرفت یعنی موینه که ایشان تابع و
 مشر و صاحب دك در مو عر ضح و پرستش حاضر سازد نامهم دعوی ایشان منصل
 هر ایند در انوقت خسرین زبانکاری از باب طلاق خواهد بود و کواست بر معامله
 مذکور عقل گاهی که خود را از بند اسیر هوا و هوس آزاد سازد و بدیده بصیرت
 نظر کند در عواقب حال حلال آری بنیاد فساد و زوال ایشان و بکوش هوش اشباع
 نماید که منادی نهند و ترک دنیا نماند و کساحتان خانه را از سلحت هینا که ظاهر
 و هویدانست حق کجی که دو چشم دنیا داشته باشد یعنی بصیرت و بینایی او در عو
 امور هر چه کمال یافته باشد بدستی که چنانچه تمام مدتی بدنیار او بود و انفعال
 از امر بیخبر و مفر شده که از وصول آن که بر نیست جهد کینند که بواسطه مشر
 نوشته زاهی داشته باشد از اعمال صالحه و کردار پیک و نزدیک کرد ایند اما او مید
 خود را با جلای خود یعنی از زوهای خود را کم کینند و طول امل را از خود دنیا آورد
 مویش نوابان زایل سازید بیانش و سر جتی بجز یک من دارک شاخصا

کفایت

فادشوق

مشق

المؤمنین علی بن علی طالب علیه السلام رسید غلام خود فیسر بطلب من فرستاد
 چون بخدا من حاضر رسیدم مراد معترض خطاب و زود فرمود که ای شیخ خا
 خریدار و جوی را از عدل بران گواه گرفته و بیجا آن مالی زاده حاضر فرمودند ای
 شیخ از خدا بزرگ شو و بر همین کاری پیش رکه زود باشد که بر تو شخصی نگاه
 پسند تو نکند از کوا همان تو چیزی پسندنا آنکه بر وقت بر شخصی را از خانه تو
 بدو خالی که چشمهای تو باز باشد و روح از قالب تو مفارقت کرده باشد و پیا
 ترا بفر تو بی نگد چیزی از بخار فیه پناه تو باشد پس بدید بصره و نکو مبادا
 که این خانه را خریدار باشی از کسی که در واقع مالک آن نباشد و داده باشی بهای آن
 مالیکه از وجه جلال بدست شاپورده باشی و خود را از هنگام بخصی که محل بقضا
 دنیا و آخرت خواهی بود بعد از آن فرمود که ای شیخ اگر وقت اراده خریدن آن
 داشتی سند بدین باب برای تو بنوشتم باین شیخ که چون او را بخاطر مبادا و اگر
 بدو در هم بنویسند قوی خریدی بخری کوی کفتم چیزی بنوشتی امولای مؤنا
 فرمودند بنوشتم از برای تو این سند را و عبارتی از او فرمودند که ترجمه اش این
 است بسم الله الرحمن الرحیم این سند بنویسند که خریدار است باین خوار از منی که کند
 شده است از مکان مالوق دنیا و کبر الخرف شافه است خریدار است از او سرای را که
 واقع است در شهر غرود و فرقی مسافت آن از جانب فارس و زال است مالک شکر هلاک و
 از حال الحاطه کرده است باین سر اجها و حد اول آن نمیوانست بدو اعیان
 و امور که منضم بلایا و محن اند و حد دوم آن است باین چه باید بدو اعیان خواهات است
 شداید و کربات و حد سیم آن است باین چه بود بدو اعیان صلیبا و امور که مورد کلفت
 صیبت اند و حد چهارم آن است باین چه بود باین که بعت ممالک دین است و بیضا
 معوی که گراه کند مالکان راه باین است و در این حد کسود میشود در این سیرا که

واشهدت عدولا يبلغ ذلك امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلام ووزنت
 ما لا فقلت نعم قال يا شريح ما نقى الله فانه سائلك من لا ينظر في كتابك ولا يسئل
 عن دينك حتى يخرجك من دارك شاخصا ودينتك الى فرك خالصا فانظر ان لا تكون
 اشربت هذه الدار من غير ما لكما ووزنت ما لا من غير حلة فاذا انت قد خسر الدارين
 جميعا الدنيا والاخرة ثم قال عليه السلام يا شريح فلو كنت عندما اشربت هذه الدار
 انبثني فكيف لك كتابا على هذه النسيئة اذن لم اشترها بدين رهين قال قلت وما كنت
 نكيت يا امير المؤمنين قال كنت اكتب لك هذا الكتاب بسم الله الرحمن الرحيم عندما اشترت
 عبدك ليل من متي ربيع بالرجل اشترى منه واكفى دار العزود من جانب ثمانين الى عسكر
 المصالحين وجمع هذا الدار عدد اربعة فالحدا الاول منها ينسب الى ذواعي الاقارب
 الحدا الثاني منها ينسب الى ذواعي العاهات والحدا الثالث منها ينسب الى ذواعي الصنبا
 والحدا الرابع منها ينسب الى الهوى المراد والشيطان المعوى وفيه شرع بآب هذه الدار
 اشترى هذا القنوت بالامل من هذا المربع بالاجل جميع هذه الدار بالمخروج من غرض
 والدخول في ذل الطلب فاودك هذا المشرع من ذك فاعلم ان اجبا الملوكة وسالك
 نفوس الجبابرة مثل كسرة وفضن وبيع وجبر من جميع المال الى المال فاكره وني فشد
 ويخذون خوف واخذوا زعم لاولاد اشخاصهم في جميعا موقفا لمرضا فصل الفضا
 وخسر هنالك المظلمون وشهدت لك العقل اذا خرج من اسرهم ونظر بعين الزوال
 لاهل الدنيا وسمع متادي لزهدي بنادي عن صانها ما ابين الحق الذي عهدين
 ان الرجل لاحدا يومين تزددوا من صالح الاعمال وقبوا الامال بالاجال ^{شيخ}
 كل امر يدعت نظام در ضمن افاضوا بنجام اغاثر مثل بوم وبيش بيبيس
 خلاصة كلام ذواي انك كفت بن بروج فاضى كره خانه عن بوم بيشا وديار وشد
 بر طبق ان نوشتم وجموعا ان عدول المؤمنين بران كواه كرفتم من نكاه ابن خبيرة ابي

على

یا در پفرمود که یکی از فرزندان من در این شهر دو کویچه موالی مقام دارد و نزدیک
 درخت پیچی که در باغ عبدالجبار بن عبدالوهاب واقع است مدفون خواهد شد
 و اشاره بدان سرزمین فرمود چون آن مرد بیدار شد از صاحب آن درخت و
 رفت که شاید آنرا بخرد و چنان شود که موضع فن انحضرت در ملک او واقع شود
 صاحب مکان از سبب آن از او استغنا نمود خواب مذکور را با و نقل کرد امر در شهر یاد
 کرد که من بپوشیده این خواب بیدار شدم اندرخت را با جمع باغ و رفت
 کردم که انحضرت و شیعیان او در اینجا مدفون شوند در این اثنا بیماری مزاج شریفشان
 شد میخورد چنانچه بی پوست در وقت غسل چون در مقام کند لباس او در
 آمدند رفته از کربان جامه او بر آمد که بر او نوشته بود انا ابو القاسم عبدالعظیم
 عبدالله بن علی بن الحسن زین العابدین علی بن ابی طالب علیه السلام و حقیقت است
 شریفشان بر همگان ظاهر و هویدا شد و در این کرمه محمد بن علی بن بابویه قدس سره
 من لا یحضر الفقیه از علی بن احمد از حمزه بن قاسم اعلم و رحمه الله از محمد بن یحیی
 از یکی از مردمی که بخدا منت امام علی بن ابی طالب است سلام استجا یافته بود که او گفت
 چون بخدا منت انحضرت رسیدم فرمودند که این کتب یعنی کجا بود گفتم زیارت امام حسین
 علیه السلام رفتن بودم امام علی علیه السلام فرمودند که اما انک او ذرفت فی عبدالعظیم
 عندکم لکن کن ذار الحسین علیه السلام یعنی بدستی که اگر زیارت قبر العظیم کرد
 ملک شما واقع است پیام نموده که هر این میگوید مثل کسی که زیارت امام حسین
 السلام کرده باشد تو این را بی مونت سفر در پیافق از پدر او عبدالله بن علی از زبان
 غلام زید بن علی از خاصه بن محمد که گفت خانم شرح ایضا حتی اشرف دارا بنانین
 دینار او کتب کتاب او شهادت عدو که ذلیع ذلك امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه
 فیحالی مولاه فیرفا نیت فلما دخلت علیه قال یا شرح اشرف دارا و کتب کتاب

عبد
 و شرح اشرف
 دارا و کتب کتاب

لقد رزقك الله طيبا چنانچه جمعی که شادان مخصوص بوصف انسان دانسته اند اطلاق
 شادان در کلام حضور سالت صلی الله علیه و آله الاخصو شفاء علیک انت كما انت
 علی نفسک بر توصیف حضور الهی نفس خود را بر آن حمل کرده اند و مشاکله اگر چه نوعی
 است از مجاز و حمل کلام بر آن خلاف ظاهر است اما اهل عربت نیز از محسنات معنوی
 نقل کرده اند و در قرآن وحدیث و عیارات بلغات نظام و اثر بسیار وارد است پس حمل بر آن
 چندان دور نباشد خصوصا که مضمون رفع نیابین و تخالف از احادیث صحیحیه بوده باشد
حدیث چهارم روایت شده است که منصل است شیخ بزرگوار محمد
 بابویه القتی از صالح بن عیسی احمد از محمد بن علی بن عمر بن یحیی که مثل برادران خود واقع
 بوده از محمد بن الفرج الرضی که از احتجاب امام رضا علیه السلام بوده و ادراک حضرت
 امام محمد تقی و امام علی بن نقی بن نموده و ثقة و معتد به است از عبد الله بن محمد بن علی
 از عبد العظیم بن عبد الله الحسین بن علی بن الحسن بن عبد بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام که
 فرمایند او در شهر کوفه واقع است و احادیث بسیار در شان او نقل شده از ابن محمد روایت
 شده است که من غیر از محمد بن خالد البصری که معاصرو او بود و از او بواسطه روایت کرده
 است که او از سلطان وقت کوفه آن شد بشهری آمد و در کوچه موالی در روز منی که
 خانه یکی از شیعیان را بنا بود ساکن شد مدتی مدید در آن موضع در کار خود بجا
 نموده روزی در آن پیدا شد و شبها بنام او شب ندای او می کردار پندگاری بر او
 مخفی بپوشانده بنیارت فبری که الحال در بصره واقع است اقدام مینمود و باز بجا
 خود میرفت و اظهار میکرد که این فبری یکی از فرزندان امام موسی کاظم است و همیشه
 بر این وجه مسالوکه پیدا شد تا آنکه بعضی از شیعه که در آن شهر بودند معرفت بجای
 و بهم رسید خبر او را یکدیگر می گفتند چنان شد که اکثر مردم نا اطلاع بر احوال او
 بم رسید و این اشیا یکی از ان شعبا پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در خواب دید که

بیاد است

باز در این کتاب و در این باب

فلا اذانی اردف الا من دنی بکفی فاذن بی القناه من غیر فاحشر فقال صلی الله علیه
واله الاذن لك ولا کرانه ولا نعه ای عدد والله لقد بذلت الله طیباً فاخرت ماخر
الله عليك من رذفه مکان ما احل الله لك من حلال اما انک اوقلت بعد منه المبالا
ضربان ضرباً وحبیباً یعنی بودیم ما نوز در سوختای صلوای الله علیه اله که عرب
فوقه که یکی از اصحاب بود در آمد و گفت ای رسول خدا بدستی که خدای تعالی نوشت
من کوه است که من همیشه مفلس و بی چیز باشم و علاجی نیستیم سوا آنکه روز خود را
از دزدیت بدست خود بهم رسانم رضایه سر که بغنا و غولای منم و به باشم بی آنکه
در ضمن آن فاحشر از من صادر شود حضور فرمودند که ترا زن ما بان مفرقت و نه
تراستی و کوفتی در آن حال آمدن من خدا بدستی که حضرت عت عطا به رذفه را
از وجه حلال طیب مقدم کرده است و تو بواسطه آنکه بی صبر کردی در وصول آن روز
اختیار کرده چیزی را که بر تو حرام گردانیده است از رذفه خود بجای آنچه بر تو حلال کرده
است از حلالهای خود را برینا کردی و بگو این ضم حرف بر زبان تو جاری کرد از جانب من
تا در بیای خود را یافت و ضرب شدی بشو و خواهد رسید پس چون در این حدیث
اطلاق رذفه بر حرام شده است حرام رذفه باشد و جوابش اول طعن در سند حدیث
است یعنی چون حدیث نقل کرده اند تا بیان پیدا عادل و معتبر نیستند و اعتماد
نقول ایشان نیست و در طریقی محبت کنند می توانند بود که اطلاق رذفه بر حرام
که در کلام پیغمبر صلی الله علیه اله واقع شده است بر سبیل مجاز باشد حدیث
فریب بر آن آنکه اگر بطریق حقیقت میبوسوف کلام تقاضای آن میگرد که بجای ما
و عم الله عليك من رذفه ما حرم الله عليك من حرام کفر شود هم چنانچه فقره فرست
ان که ما احل الله لك من حلال است بر او وجه واقع است پس چون اینچنان واقع نشد
و تغییر در سوا و عیان شده است میدانیم که حرام بدان فقره بشاکله فقره پیش از این

باشد صورتی که در او جوی نخواهد بود و در فروع کلام الهی بر توجیه زحلیه بارفت
غاری خواهد بود مگر آنکه بگویند مقدم ظرف بواسطه معصوم نیست بلکه بنا بر رعایت
سبب است در فخر کلام و الله اعلم و شاعر میزند هب خود استدل لال کرده اند بانکه اگر
حرام رزق نباشد لازم میاید که کسی که در تمام عمر خود بیبر حرام قوی نخورده باشد در کفر
انتفاعی از حالک بنافه مزوق نباشد و حال آنکه حضرت عیسی در کلام مجید فرموده
که وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا یعنی نیست حیوانی در روی زمین مگر آنکه
حضرت عیسی عمت عظیمانه بر ذمت رازقیت و کرم خود فرض کرده است که رزق او را باها
با و برساند پس حرام رزق باشد و الا کذب کلام مذکور که لازم میاید و کذب بر خدا روا
نیست و جوابش اینست که رزق نزد مفسر یعنی آنچه که بافت اعم از ماکول و مستعمل
و از اشیا دیگر که حیوان از آن انتفاع میاید حتی استنشاق هوا و مثال آن استنشاق
مذکور اعم میاید از انتفاع بالقوه و از انتفاع بالفعل یعنی قابلیت انتفاع داشته
باشد و قدرش بر آن حاصل باشد خواه غلبت پیدا کرده باشد و خواه نه پس شخص مذکور
گاهی ماده نفی میاید بود که در طول ایام زندگی هیچ نخوانتفاع از حالک بنافه با
حتی استنشاق هوا و قدرش بر آن نیز میاید باشد و ظاهر است که وجود این قسم ذمی
بر تقدیری که منظور باشد محقق آن در خارج در معنی منع خواهد بود و ماده نفی
میاید محقق باشد و نیز میاید باشد آنرا که بگویند حیوانی که بعد از ولادت قبل از
کامچیات پیچید از ماکولات و مشروبات دنیا شرب کرده باشد بعالم الغیبت شتابد
بنا بر آنچه شما بیان قائلید که مزوق نبوده باشد و حال آنکه مقادیر مزوقیت هیچ
حیوان نیست پس آنچه شما از جواب از این ماده خواند شد جواب ایشان نیز از این ماده
میواند بود و بجای که در ذابت کرمات معوان بر این وقت است کلام مذکور
اللَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَذَلِكَ مَا رَسُلَ اللَّهُ فِي السَّمَوَاتِ

لازم میاید

فقها و اهل سنت در اصول و کلام تابع ایشانند و مذاهب ایشان مستند به ابو الحسن است
 است شاکر دین علی جیانی که از اعیان معتزله است علم شعرا هم بزرگ قبایله است در این
 و این جماعت بد و منسو و بند بر آن وقت از آنکه رزق اعم است از حلال و حرام و میگویند هر چه
 ذمی حیات از آن انتفاع میباشد خواه انتفاع مذکور با کل و شرب باشد و خواه بجزو و بجز
 است اعم آنکه حرام باشد یا حلال و بعضی از ایشان مخصوص است از آنکه با کول و مشروب
 غیر از رزق نمایند و معتزله که اصول و کلام شیعه است غلبه و افاق مذاهب ایشان است
 و مذاهب ایشان مستندات بواصل عطا اتفاق دانند بر آنکه حرام رزق نیست و رزق
 هر چیزیست که صحیح باشد انتفاع حیوان از آن و کسی را نرسد که او را انتفاع از آن منع نماید
 یعنی حرام نیاشد اعم از آنکه انتفاع مذکور بر وجه کل و شرب باشد یا بر وجه دیگر و استدل
 کرده اند بر مطلب خود به این حدیث که هر چه است را اختصاص رزق بحلال و عدم صحت
 اختلاف آن بر وجه حرام و بکلام الهی که در مقام مدح و تخریب اهل ایمان نازل شده که
 قِيمَاتُ رِزْقَانِمْ سَمِيْعُوْنَ بِرَایِنِ وَ جَنَدِمْ مَعْتَبِرُوْا بِرِوَايَةِ اللهِ اَعْلَمُ اَنْتَ لَئِنْ نَحَرْنَا رِزْقَ اِیْتَانِ
 ساختیم اتفاق میکند و بدانان بغیر منباید پس اگر رزق اعم باشد از حرام لازم میباشد
 که اتفاق ایشان از حرام نیز مقتضی مدح الهی باشد ایشانرا و هیچ شاک نیست که اتفاق
 از حرام مقتضی مدح الهی نیست پس رزق مخصوص باشد بحلال و شامل حرام نباشد
 و استدلال بر این وجه شرح ابو جعفر طوسی در تفسیر خود که بی بیان موسوم است بر آن
 کرده است و بعضی دیگر از این مذکور که بر این وجه دلیل استنباط کرده اند که نقدی بطرف دیگر
 بر متعلق آثار محصر میباشد و حصرا اتفاق در رزق نقاصی آن میکند که اینجاست
 اتفاق دارد و نوع باشد یکی رزق که از جانب الهی باشد که امت شده و ایشان چون
 از آن خورد باز که قدراند مستحق مدح الهی شداند و یکی غیر رزق که اتفاق آن مقتضی
 مدح نیست و اگر هر چه ایشان از آن مستفید کرده اند و قابلیت اتفاق داشتند

اتفاق نمود

داشتند یا شاید احتیاج بکد بسیار و غیب پاره بد آورد روزی نخواهند داشت
 و روز حلال شامی آن بشما خواهد رسید و اشارت باشد بموادی ایه که بیرون
 بنوا الله یجعل لکم خزینا و یرزقکم من تحت لا یحیبکم خلاصه نفسش و الله اعلم
 کسیکه شیوه نفوی و پیرهنکاری پیش گرفته از خدای تعالی برسد خضر غیبی بر او شود
 او را در امور دنیا و کرامت کند و روزی او را با او رساند از وجهی که گمان او بان بی بود
 یا شد و لا یحیبکم استبطله شیء من الرزق ان تطیبوه شیء من معصیاته یعنی لا یحیبکم
 و لا یحیدکم و ان در آن تطیبوه ان مصدر است که فعل را بنا و پیل مصدر است
 که ان انضمام ان یا معنولش بر میاید منصوب است برفع خافض و کلام در این نقد
 است که لا یحیبکم استبطله شیء من الرزق علی طلب من المعصیه یعنی بر آنکه گزارد و باین
 شما زاید بر رسید و در حال که چنانچه شما مقدر است بر آنکه طلب نماید از معصیت
 و بنادر معصیا المحیضیم الا رزاق بین خلف حلالا حلالا در این کلام بحسب ترکیب
 حالت از رزاق که مفعول هم است و نصبش بر حال نیست نام مفعول هم است بضم
 معنی جعل و نصبش بر مفعولیت است و کلام باین ایل که هم الا رزاق بین خلف حلالا
 حلالا و من هنک بجای ترا لله هنک سر معنی در بدت و پاره کردن است و اضافه مخافه
 بر اضافه میان نیست اگر سر یکسر بیان خوانده شود چه سر یکسر بیان خوانده شود
 چه سر یکسر بیان معنی پره و مخافت و اضافه لا نیست اگر بیخ بیان باشد معنی
 است و بفر تقدیر و کلام استعاره مصرحه بر غیر از کتاب شده است یا از شیخ چه
 شده است شریعی و قانونی که در سوال از جانب گذاشته شده در آنکه خلیل
 میشود میان اینکس و غیره و گفته شده است از ذات شیب و ذکر شیب و بصیرت
 چنانچه فاعله استعاره مصرحه بر غیر است و بیان آن از پیش رفت و ذکر هنک
 از میان شیب است شرح است بر ما استرین باید دانست که در این ظاهر که

در این کلام
 در این کلام
 در این کلام

فقال لا تدب مع نفسي اذ نفوس انسابي ناروزي كبر اذ مبراي او مقدر شده است بالتمام
الكامل باو عايد نكر و در پير سپيد از خدای تعالی و عصبا او مكند و اجبال كند
در طلب روزي يعني كذيبا و كوشش و پيازياره و در تحصيل ان نمايد و شب
و روز از پي ان درازن و پوي عياشيد كه آنچه مقدر است بي ان نيز بشما ميرسد
و بايد كه در پير سپيد روزي شمارا بران نذارو كه بواسطه ان مرتكب عصيان خدا
شويد و معصيت او را و سپيد محصيل ان سازيد كه بياي مرسى و زاق على الاطلاق
عنت عطا اند و روزي بنديگان خود را از وجه حلال بران نشان قسمت كرده است و بضيف
هر كس در امر بشما حال: يعنى بن خود و از وجه حرام قسمت انرا بران نشان مقرر ندادن
است و دانداشته كه از حرام خندان نمايند و هر كس از جاده پير هيز كاري قدم ببرد
نه خدا و نه اخير پير رسيد فتد اربا و صبر شكيبان بشما و در كنه سر اين روزي كه
از وجه حلال قسمت او شده است باو خواهد ميشود و كسى كه رده است معصيت او
نواهي الهى نفور و پيروزه ناموس مشرقيك بناحق معصيت بدتره سر اين برده ميشود و
روزي او از وجه حلال و چنان ميشود كه قسمت مقرر بران باو نرسد و در وقت
او زاده و قوت حساد را و رند و حسا انرا از او طلب است و انكاي ان عفات تمام
بپيشش و نفخه روي نقش نوكن در ثابى هيز نقطه معنى نفخه و در ميدنت و در
بضم نا و سكون فا و معنى عقل و فعل حاصل مغيره است كه در ضمن پيش اول منداو
شد و اجبالوا فى الطلب اجبال و طلب چنانكه گذشت كبايد از ترك كذ و كوشش بيار
در طلب قول حضرت و انتموالله واجبالوا فى الطلب و محل دارد اول اينكه مراد ان
باشد كه بپير سپيد از خدای تعالی در اين كذ و كوشش كبايد از انكه مبادرت ان نمايد
چنانچه ميگويند كه انتموالله فى فعل كذا اين معنى كه مياشردن فعل ميشود و در
انكه مراد اين باشد كه اگر شما شيوه پير هيز كاري را پيش كيريد و از خدای خود بپير

عقد

فراخور

در اين روزي كه
از وجه حلال
قسمت او شده است
باو خواهد ميشود
و كسى كه رده است
معصيت او نواهي
الهى نفور و پيروزه
ناموس مشرقيك بناحق
معصيت بدتره سر
اين برده ميشود
و در وقت او زاده
و قوت حساد را و رند
و حسا انرا از او
طلب است و انكاي
ان عفات تمام
بپيشش و نفخه
روي نقش نوكن
در ثابى هيز
نقطه معنى نفخه
و در ميدنت و در
بضم نا و سكون
فا و معنى عقل
و فعل حاصل
مغيره است كه
در ضمن پيش
اول منداو شد
و اجبالوا فى
الطلب اجبال
و طلب چنانكه
گذشت كبايد
از ترك كذ و
كوشش بيار
در طلب قول
حضرت و انتموالله
واجبالوا فى
الطلب و محل
دارد اول اينكه
مراد ان باشد
كه بپير سپيد
از خدای تعالی
در اين كذ و
كوشش كبايد
از انكه مبادرت
ان نمايد چنانچه
ميگويند كه
انتموالله فى
فعل كذا اين
معنى كه مياشردن
فعل ميشود و
در انكه مراد
اين باشد كه
اگر شما شيوه
پير هيز كاري
را پيش كيريد
و از خدای خود
بپير

از روایان حدیث ما که مراد اینجا علی بن محمد بن علان و محمد بن ابی عبدالله و محمد بن
 الحسن و محمد بن عقیل الکلینی از سه قبل بن یاد زانی که از امام محمد تقی و امام علی بن
 و از امام حسن عسکری علیهم السلام هر سه حدیث روایت کرده است و اگر چه بعضی علمای
 رجال مثل نجاشی و غیره ضعیفشان دانسته اند و نسبت کذب فسادند عینا و ذاده اما
 شیخ طوسی در بعضی تصانیف تقدیرش دانسته و الله اعلم از حسن و محسن و کوفی که تقدیر و جلیل
 القدر بود و از اصحاب امام رضا علیه السلام بود و از شش صد کن از اصحاب امام کبیر
 صادق علیه السلام نقل کرده است و بعضی و را از جماعتی شهره و هاند که لجام
 مابقی علمای شیعه معتقد شده است باینکه این روایان از ایشان بصحت رسیده
 صحیح است و هر کس صدق ایشان بفق و علم کرده وفات او در سال دویست و بیست
 چهارم هجری اتفاق افتاده و رحمه الله علیه ^{بنی} شامی که از رجال مقبول حدیث است
 و بعضی تقدیرش دانسته اند و بعضی مدوح و گفته اند که امام رضا علیه السلام فرمود
 که اولفان عصر خود بود و از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیه السلام هر دو حدیث
 روایت کرده است از امام الیاطن و الظاهر امام محمد باقر علیه السلام که آنحضرت فرمود
 اند قال رسول الله صلی الله علیه و آله فی حجة الوداع الا ان روح الامین یقتضی
 روحی ان لا یؤمن نفس حتی لا تستکمل ذرفها فانتم و الله و اهل الطیب لا یجتمعون
 استبطاء شیء من المرفق وان نظیوه شیء من مصیبه الله تعالی فان الله تعالی شاکر
 بین خلف حلالا و افسه ها حراما من انقی الله و صبراته و ذرفه من حله و من هتک حجاب
 سر الله عز وجل من غیر حله ^{و اخله} فحق برون ذرف الحلال و حوسب علیه یوم القیامه من کل
 بلاغت نظام در ضمن افاد و نایش اعان مشن بر دو پیش پیش اول فرموده است
 رسول خدا صلوات الله و سلامه علیه و آله در نشای حجة الوداع که حج آخری آنست
 بود بدست منی که جبرئیل امین در دل فرمود و بخاطر من آورد که نمیرد و عیال آنست

شست

فان
عجل
بجای

رذاق

غیر زکوة صلاح اعمال خود است چنانچه ثامان بنصاب نرسد از ای زکوة ان واجب
 نیست تا اعمال نیز بنصاب خود که صلاح است نرسد اعمال غیر که زکوة است مناسب نخواهد
 بود و خوانست که امر مذکور شرط نیست بر کسی که مرکب معاصات و از دیگر نیز مشاهده
 نموده است و بزرگ یکی از دو واجب مذکور واجب است بکرازا و ساقط نمیشود و این حد
 و بعضی دیگر از احادیث که دلالت بر وجوب حدت دارد چنانچه دلالت بر وجوب این بر
 عامل دارد دلالت بر وجوب بر غیر عادل نیز دارد و انکاری که از این من مذکورین
 شد اشعاری بر شخص و وجوب ندارد چنانکه مذکور بر عدم بنا در حدت او است با
 فاشد است که معروف است به مردم میگوید و ایشان را بر آن میگذارد نه بر قول و عمل
 و هم چنین آنچه حدت معراج افاده آن کرده در حدت عقاب مذکور است بر عدم ایشان
 ایشان با آنچه در آن امر میگوید آمد و ایشان ایشان با آنچه مردم را از آن باز میداشته
 نه بر امر و نه ایشان را اما امری نیست بعضی ثبوتات که مذکور شد کلامیست شعر
 و قابلیت آن ندارد که دلیل احکام شرعی واقع تواند شد و نیز فائز با این قول زیاده بر
 عدالتی شرط نکرده است و هیچ شک نیست که از عادل نیز کافی اگر چه بر سبیل حدت
 باشد صغیر میزند پس اگر استدلالت مذکور تمام باشد عدم جواز آن بر عادل نیز
 لازم میاید که امر معروف و نهی منکر جایز نباشد مگر بر کسی که هرگز از او معصیتی
 نیامده باشد نه صغیر و نه کبیره و اینچنان کینه نیست مگر معصومین و جویبند
 وقت که معصوم در میان نیست نسبت هیچ کس واقع نباشد و راه ان با الکلین مستدنا
 و التزام این معنی ظاهر است که چنانچه در حدت و الله الهاد حدیث است
 و ثابت شده است پس که متصل است شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی از ابی جعفر
 بن محمد بن یحیی اطراف می که شیخ علمای زمان خود بوده و حدت ایشان از او روا
 شده و چند کتاب در حدیث تصنیف دارد و تفرد و جلیل القدر است از احمد محمد

از سینه بیدار و چیزی در حدت است و در حدت است و در حدت است و در حدت است

ولا یم ایله